

## آن چه یک انقلابی باید بداند

علی اکبر صفایی فراهانی

از جامعه خود چه می‌دانیم و چه می‌خواهیم

### بخش اول

**الف- در اصلاحات اخیر و مسیر فعلی جامعه ما**  
اگر صد سال پیش و یا حتی به دنبال انقلاب مشروطیت، بورژوازی ایران امکان می‌یافت حاکمیت فئودالیسم را برانداخته و دموکراسی بورژوائی را جانشین سلطنت استبدادی کند، اگر نیم قرن پیش ما می‌توانستیم دارای صنایع نوب آهن و پتروشیمی و غیره شویم، امروز جامعه ما مسیری دیگر داشت. در آن زمان لازمه چنان اصلاحاتی يك انقلاب ریشه‌دار مترقی بود ولی امروز آن چه در آخرین فرصت به نام اصلاحات اجتماعی رخ داده ماهیتی دیگر دارد. اصلاحات دولتی سال‌های اخیر به منظور تغییر دادن مسیر تحولات درونی جامعه و مسخ شعارهای جنبش ترقی‌خواهانه ایران به اجرا درآمده و در پایان دادن به عقب‌ماندگی جامعه ما نقشی ارتجاعی ایفا می‌کند.

این اصلاحات مترقی نیست زیرا پاسخ‌گوی نیازمندی‌های جامعه ما نمی‌باشد و ارتجاعی است زیرا راه وصول به نظام مترقی و پیشرفته اجتماعی را سد کرده است.

از مالکان بزرگ زمین خلع ید شده ولی يك نظام مترقی که به اسارت و محرومیت دهقانان ایران برای همیشه خاتمه بدهد جانشین نشده است. نه وام‌های وزارت کشاورزی و نه شرکت‌های تعاونی و زراعی نمی‌تواند کمبودهای اساسی روستاها را جبران کند.

بورژوازی هم آن چنان قدرت و خصوصاتی را ندارد که نظام سرمایه‌داری را در قلمرو کشاورزی به عنوان يك راه حل اساسی جانشین سازد. نتیجه این است که مساله ارضی و مسائل دهقانی روی دست دستگاه حاکمه مانده است. میلیون‌ها خانواده دهقان آینده مبهمی دارند، سطح زندگی ده چندان تفاوتی با دوره پیش از اصلاحات نکرده حال آن که بر اثر گشوده شدن بازار ده به روی مصنوعات، تقاضای دهقانان برای زندگی بهتر افزایش یافته است. گسترش ارتباط روستائیان با شهر، آگاهی آنان را نسبت به محرومیت‌های خود بالا برده، دستگاه حاکمه را به عنوان ارباب مملکت در مقابل آن‌ها



### مقدمه

متنی را که در دست دارید چکیده‌ای است از آن چه باید افراد و سازمان‌های مبارز ایرانی برای پایان دادن به رکود مبارزه در کشور ما بدانند. در این رساله نتایج بررسی‌های اجتماعی، ارزیابی‌های سیاسی و رهنمودهای انقلابی آمده است نه بیشتر. در هر نظر و هر اصلی که این جا ابراز شده، می‌توان به طور مبسوط و مستقل بحث کرد و برای هر فصل و بند آن به رساله‌های جداگانه رسید. می‌توان استنتاجات اقتصادی را با ارقام و آمار زنده اثبات کرد و نظرات سیاسی را با شرح و بسط کامل و با مدارک و شواهد مستند و زنده مدلل ساخت. هر کس طرز تفکر این رساله را، صرف نظر از لغزش‌های کوچک آن، حقیقت می‌یابد و تشریح و توضیح آن را ضروری تشخیص می‌دهد، می‌تواند بنا بر توانایی و امکان خود در این راه گام گذارد و سپس نویسنده و مبارزان راه انقلاب ایران را به عنوان پاداش خود بپذیرد.

علی اکبر صفایی فراهانی  
تابستان ۱۳۴۹

نهاده است. نتیجه این که مسئولیت دستگاه اداری و منابع مالی دولتی در مقابل روستاها افزایش یافته و این بخش عظیم اقتصاد مملکت نیازمند آمپول‌های پیاپی تقویتی است.

جنبه دیگر اصلاحات اخیر، حاکمیت بورژوازی بیمار ایران است که طی چند ده سال طبقه حاکم اصلی بوده و بورژوازی کمپرادور را در کنار خود داشت ولی طی چند مرحله به سود طبقه اخیر موقعیتش ضعیف شده و سرانجام در آخرین مرحله قربانی او شده است.

بورژوازی ملی ایران که طی انقلاب مشروطیت نتوانست موقعیتی بدست آورد، در مبارزات بعدی نیز سر انجام شکست خورد و در تمام این دوران در بورژوازی کمپرادور یا وابسته تحلیل رفت و شخصیت خود را از دست داد. آن چه که امروز ما بورژوازی کمپرادور می‌نامیم دیگر يك جناح از همه بورژوازی ایران نیست بلکه تمام بورژوازی ایران است.

بورژوازی ایران در هر سه جنبه بازرگانی، مالی و صنعتی دارای خصوصیات وابستگی به انحصارات جهانی و کلیه خصوصیات ضد ملی و غیر دمکراتیک است. دیگر نیاز نیست که هر بار پس از کلمه بورژوازی، صفت کمپرادور و یا وابسته را تاکید کنیم.

این بورژوازی در مقایسه با بورژوازی کشورهای سرمایه‌داری در دوره خود موجودی ناقص و بیمار است و هرگز نمی‌تواند مسیری را که آن‌ها پیموده‌اند بپیماید. این بورژوازی درست بر خلاف تعریف کلاسیک بورژوازی، مخالف آزادی و طرفدار پر و پا قرص دیکتاتوری و منکی به امپریالیسم است. این بورژوازی بدون وابستگی مالی و صنعتی به انحصارات جهانی قادر به ادامه زندگی نبوده و هرگز نمی‌تواند جامعه فعلی ما را از زیر سلطه انحصارات جهانی به در آورد، چه رسد به رقابت در بازارهای منطقه‌ای و جهانی. این بورژوازی ماسکی است که انحصارات جهانی در تسلط به بازار داخلی و رقابت در بازارهای منطقه‌ای و بازرگانی جهانی گاه به گاه از آن استفاده می‌کنند. دستگاه حاکمه منابع مالی و صنعتی ملی را به زیان زحمتکشان یعنی اکثریت ملت ایران به رایگان پیشکش بورژوازی کرده و به هر وسیله می‌کوشد آن را به جامعه مسلط گرداند، تمام طرح‌های سنگین

دولتی در راه رشد و توسعه بورژوازی به کار می‌رود. اصلاحات ارضی سر آغاز همه طرح‌های دولتی بود که حاکمیت بورژوازی را تأمین کرده و بازار روستا را به روی آن گشود. با همه این‌ها این بورژوازی قادر نیست مراحل رشد را تا يك جامعه سرمایه‌داری توسعه یافته بپیماید، زیرا اولاً او وسیله‌ایست برای ادامه غارت‌گری انحصارات جهانی در کشور ما که از طریق صدور کالا و سرمایه و غارت صنایع، مواد خام و ثروت ملی ما را به مراکز جهانی خود منتقل می‌سازد، ثانیاً سیستم تولید ناقص کالا و عقب‌ماندگی صنعتی امکان رقابت با انحصارات غول پیکر جهانی را به بورژوازی علیل ایران نمی‌دهد. در آغاز این مطلب گفتیم که اگر ایران در موقعیت نیم قرن پیش جهان، دارای همین صنایع امروزی می‌شد جامعه مسیری دیگر می‌یافت و در این جا تاکید می‌کنم که صنایع ناقص فعلی و دخل و تصرف‌های صنعتی کم و بیش در تولید کالا و انجام مراحل تولید روی مواد خام اولیه، در مقایسه با سیستم تکامل یافته تولید جوامع پیشرفته که انحصارات جهانی قسمت اعظم آن را در اختیار دارند، عقب‌مانده است. همه این واقعیت‌ها جامعه ما را علی‌رغم اصلاحات دستگاه حاکمه محکوم به عقب‌ماندگی کرده است.

تازه این نارسائی‌های اقتصادی در قبال نارسائی‌های سیاسی و اجتماعی اصلاحات اخیر چندان به حساب نمی‌آید. تحولات اقتصادی بدون تحولات اجتماعی و سیاسی مناسب با آن همان قدر ناقص است که تحولات سیاسی بدون تحولات اقتصادی. این از ابداعات تکنوکرات‌ها و آمارگران کور و کر و نزدیک‌بین است که اصلاحات نافص و تحولات نیم‌بند اقتصادی حاضر را پاسخی کافی به نیازهای اجتماعی ما به شمار می‌آورند. دستگاه حاکمه حتی در حد همین اصلاحات ناقص دست به اصلاحات اجتماعی و سیاسی نزده است.

شرکت زنان در نمایش‌های انتخاباتی و ادا و اطوارهای سرهنگ ولیان و مجید محسنی و تقلید لهجه دهقانان در صحنه‌های نمایش و اعزام سپاهیان به روستاها حتی اندکی نمی‌تواند کمبودهای سیاسی را جبران کند. جامعه شدیداً نیازمند حقوق اساسی و آزادی است. آزادی‌های اساسی به نیروهای خلاق جامعه امکان می‌دهد که برای ساختن يك ایران مترقی به میدان بیایند. ادامه دیکتاتوری و وحشت از

هر گونه اصلاحات سیاسی ثابت می‌کند که اول کسی که این اصلاحات را می‌شناخته و از روز اول می‌دانسته "انقلاب سفید" چگونه معجونی است، خود دستگاه حاکمه بوده است. بدیهی است این اصلاحات انقلاب نیست، تحولی است به سود يك جناح از طبقات و تمهیدی است که دستگاه حاکمه برای تغییر مسیر تحولات ضروری جامعه و ادامه حاکمیت و غارت‌گری خود اندیشیده است. توسل نامحدود دستگاه به تبلیغات در داخل و خارج کشور نمی‌تواند این اصلاحات را به جای انقلاب جا بزند. در این ماجرا هیچ گونه دگرگونی بنیادی روی نداده و ماهیت سیاسی دستگاه حاکمه تغییر نکرده است. طبقات ستمکش از ستم آزاد نشده و محکومین به حاکمیت نرسیده‌اند. اما اصلاحات یعنی همین معجون هفت رنگ که به ضرب هزینه‌های هنگفت تبلیغاتی آن را به بازار آورده‌اند. نه فقط در ایران بلکه در همه کشورهای دیگر همین بو و طعم را داشته و خواهد داشت. هیچ نیازی نیست که این اقدامات و تمهیدات را به اصطلاح اصلاحات بنامیم زیرا کلمه اصلاحات خود گویای ضعف و نقش اقداماتی است که از بالا انجام می‌گیرد. يك انقلابی، از اصلاحات، جز این مفهومی نمی‌شناسد.

آنچه پیش از اصلاحات و بعد از آن به جای خود باقی است محرومیت اکثریت ملت از حداقل نیازهای زندگی، ادامه غارت‌گری امپریالیستی و ادامه استبداد سلطنتی یعنی عقب‌مانده‌ترین دیکتاتوری‌ها است. فساد دستگاه‌های اداری و اجرایی و غارت‌گری قشر بالائی بورکراسی اداری و نظامی کاهش که نیافته هیچ، روز به روز در تزايد است. وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی کشور به انحصارات جهانی و محافل امپریالیستی ادامه یافته است. آن‌ها که از اصلاحات جانبداری می‌کنند چگونه به خود جرات می‌دهند این مسائل را ندیده بگیرند.

بر خلاف جار و جنجال‌های تبلیغاتی، آینده کشور ما اصلاً درخشان نیست. نه يك نظام سرمایه‌داری پیشرفته در انتظار ماست و نه راهی به سوسیالیسم گشوده شده است. ادامه مسیر فعلی، جامعه ما را تبدیل به يك جامعه وابسته کامل می‌کند، دستگاه حاکمه بر این امر آگاهی داشته و طبق نقشه در جهت آن حرکت می‌کند. اگر ما نتوانیم این سیستم وابستگی را بشناسیم، از درك تحولات اقتصادی و اجتماعی

جامعه خود عاجز مانده‌ایم. نظام وابستگی و رژیم وابسته مقوله‌ایست که مصالح و منافعی با مصالح امپریالیسم جهانی گره خورده و در سیاست‌های داخلی و خارجی از این وابستگی تبعیت می‌کند. جامعه وابسته جامعه‌ایست که اقتصادش وابسته به مصالح انحصارات جهانی و قدرت‌های استثمارگر بین‌المللی است. یعنی جامعه نمی‌تواند مستقلاً به حیات خود ادامه دهد. مجرای زندگی‌اش به دست استثمارگران و به دلخواه آنان نوسان می‌کند. به چانه زدن‌های گاه و بی‌گاه دستگاه حاکمه با انحصارات جهانی نگاه نکنید. این‌ها عشوهرانی است که دستگاه حاکمه برای گرمی بازار و آن هم در موقعیت‌های خاص بین‌المللی به آن دست می‌بازد و با غمض عین اربابان مواجه می‌شود. رابطه دستگاه حاکمه با انحصارات جهانی و محافل امپریالیستی بر پایه اعتماد متقابل قرار دارد و این چانه زدن‌ها بر چنین زمینه‌ای به میدان می‌آید.

هر قدر استخراج و صدور نفت افزایش یابد، هر قدر منابع دیگر زیرزمینی ایران به حلقوم انحصارات جهانی سرازیر شود، حتی اگر این مواد خام مرحله یا مرحله‌ای از تولید را با سرمایه‌ای خارجی یا مشترک در کشور ما ببیماید و به بازارهای منطقه‌ای و جهانی سرازیر شود، وابستگی اقتصادی ایران محرزتر و کامل‌تر می‌شود. هر قدر ورود کالاهای صنعتی غرب جای خود را به ورود سرمایه‌های خارجی بدهد و محصولات صنعتی سرمایه‌ها و همکاری‌های انحصارات جهانی به بازارهای داخلی و خارجی سرازیر شود حتی اگر به اروپای شرقی، اتحاد شوروی و چین هم صادر شود باز گره‌های وابستگی ایران به انحصارات جهانی باز نشده و مسیر فعلی جامعه تغییر نخواهد یافت. وابستگی سیاسی و نظامی ایران بر اساس يك چنین وابستگی اقتصادی قرار گرفته و بورژوازی ایران مستعدترین قشر اجتماعی برای تضمین این وابستگی است.

#### ب- در شناخت بورژوازی ایران

مطالعه در پیدایش و رشد بورژوازی ایران نشان می‌دهد که بورژوازی ایران طبقه‌ایست که در سایه استثمار آغاز به رشد کرده و هیچ‌گاه از موقعیتی بی‌سرخر و میدان عملی باز بهره‌مند نشده است. استعمار قرن نوزده اروپا همواره زمینه‌های رشد طبیعی بورژوازی ایران را مسدود ساخته و در

نتیجه در آغاز قرن حاضر، بورژوازی ایران فقط در قلمرو بازرگانی امکان فعالیت داشت. بی تردید یکی از مهم‌ترین علل شکست انقلاب مشروطیت ایران ضعف بورژوازی بطور کلی و فقدان بورژوازی صنعتی بوده که بر اثر آن جامعه از داشتن نیروهای انقلابی محروم مانده است.

طی نیم قرن اخیر کوشش‌های بورژوازی ملی برای قطع نفوذ استعمار و دست یافتن به امکان رشد و توسعه به جایی نرسیده و به تدریج بورژوازی ملی در قشر بورژوازی کمپرادور تحلیل رفته است. بورژوازی کمپرادور که بر خلاف بورژوازی ملی رشد خود را مدیون ادامه و گسترش نفوذ استعمار است در تحولات سیاسی مختلف میدان تازه‌ای برای رشد و تکامل به دست آورده و در سال‌های پس از کودتای مرداد ۳۲ با سرعتی بی‌سابقه مراحل رشد را پیموده و در تحولات اخیر حاکم بلامنازع اقتصادی کشور ما شده است. بورژوازی ملی که راهی برای ادامه زندگی نداشته طی همین مراحل به مسیر رشد کمپرادور رانده شده و همراه با قشری از طبقه فئودال به جرگه بورژوازی کمپرادور پیوسته و مجموعاً بورژوازی فعلی ایران را به وجود آورده‌اند. بورژوازی فعلی ایران نه تنها تمام خصوصیات بورژوازی کمپرادور را در بر دارد بلکه واجد تمام خصوصیات است که نئوکولونیالیسم عصر حاضر در جهت تکامل خود به بورژوازی ایران و دیگر جوامع عقب‌مانده می‌بخشد.

ما امروز شاهد رشد بورژوازی وابسته ایران در جنبه‌های تولیدی، بازرگانی و مالی هستیم. این بورژوازی پایگاه اصلی نئوکولونیالیسم در جامعه ماست. دستگاه حاکمه با سوق دادن جامعه در جهت یک جامعه وابسته، به اهمیت نقش بورژوازی در ادامه این راه آگاه بوده و به همین دلیل از هر وسیله‌ای برای کمک به این رشد و توسعه بهره می‌جوید. جلب سرمایه‌های خارجی، بذل و بخشش ثروت ملی به بخش خصوصی تولید و بازرگانی به صورت وام‌های بی حد و حصر و اجرای پروژه‌های صنعتی و آبادانی مورد نیاز بورژوازی وابسته عوامل اصلی تقویت این قشر به شمار می‌رود. دستگاه حاکمه با صرف ارقام بزرگ بودجه دولتی مساعدترین زمین‌های کشور را برای سرمایه‌گذاری کشاورزی آماده می‌کند و آن را به رایگان در اختیار صاحبان سرمایه خارجی و داخلی قرار می‌دهد. با

همه این کوشش‌ها این پرسش پیش می‌آید که آیا بورژوازی فعلی ایران می‌تواند به رشد کلاسیک بورژوازی غرب نائل آید؟ پاسخ منفی است.

بورژوازی ایران بنا بر ماهیت خود چنین هدفی را در مقابل خود قرار نداده است. بورژوازی وابسته ایران می‌داند که در سایه غارت‌گری انحصارات جهانی می‌تواند کیسه نو خود را پر کند. بورژوازی ایران در عصری رشد می‌کند که انحصارات جهانی به حد غول‌آسایی از نظر کیفی و کمی رشد کرده و روی کلیه بازارهای جهان دست انداخته‌اند. از جمله این بازارها، بازار داخلی ایران است که قاعدتاً منبع اصلی تکامل بورژوازی ایران به شمار می‌رود. به پیشرفته‌ترین جنبه‌های بورژوازی ایران یعنی بورژوازی صنعتی نگاه کنید تا آثار وابستگی به انحصارات جهانی را در جبین آن ببینید. صنایع مونتاژ اتوموبیل و اتوبوس و کامیون را تجزیه و تحلیل کنید. صنایع وسائل خانگی، کفشی، بافندگی، مواد غذایی و دارویی و لوازم آرایش را از نزدیک بررسی کنید تا ببینید که چگونه همه آن‌ها خواه سرمایه‌شان ایرانی باشد خواه خارجی یا مشترک، کانال‌های انتقال سود و ثروت ملی ما به گاو صندوق‌های انحصارات جهانی است. سرمایه بانک‌های خصوصی و شرکت‌های بیمه و نحوه عمل آن‌ها را مطالعه کنید تا مطمئن شوید که این گروه نیز کاری جز غارت ثروت ملی و تحویل قسمت عمده آن به محافل مالی امپریالیستی نمی‌کند.

بورژوازی تجارتي که نماینده فروش تولیدات انحصارات است دیگر حالش معلوم است. نتیجه این است که سرمایه‌های ایرانی در هر سه قلمرو از طریق خدمت‌گزاری و دلالی و مشارکت با سرمایه‌های خارجی سهم می‌برند و همین سهم است که باعث تراکم ثروت و رشد بورژوازی می‌شوند.

عده‌ای همه این حقایق را می‌پذیرند و امید واهی دارند که در سال‌های آینده پس از به کار افتادن ذوب آهن و مراکز صنعتی وابسته با آن، بورژوازی ایران به راه راست هدایت شده و خصوصیات جامعه بر باد ده خود از دست بدهد. باید دانست پروژه‌های صنعتی دولتی جیتی جز تقویت همین بورژوازی وابسته ندارد و در حقیقت این پروژه‌ها باری است که برای جبران ضعف بورژوازی بر گرده ملت تحمیل می‌شود. بهره برداری واقعی از این پروژه‌ها در اختیار بورژوازی قرار می‌گیرد و ملت هیچ گاه

قادر نخواهد بود سرمایه عمومی خود را از آن‌ها پس بگیرد.

از جنبه دیگر، این پروژه‌ها مادامی که جامعه در مسیر فعلی حرکت می‌کند قادر نخواهد بود به وابستگی جامعه خاتمه بدهد.

فراموش نکنیم که در پنجاه سال قبل، حتی بیست سال قبل، صنایع بومی ایران که اساساً تولید کارگاهی عقب مانده بود در تامین بازار داخلی نقش مهم‌تری از نقش بورژوازی فعلی ایران داشت. در آن روزگار بازار ایران محدود بود و نظام عقب‌مانده تولید کالا نه فقط عمده بازار شهرها بلکه تمام روستاها را در دست داشت. امروزه بازار داخلی و جامعه مصرف‌کننده به وساطت ظاهری و با گسترش بازار و فروش و تکامل نظام بورژوازی وابسته بیش از پیش جولانگاه صنایع خواهد شد.

مادامی که منابع ثروت ما توسط انحصارات جهانی غارت می‌شود و در ازای دریافت حق‌السهم خود سیاست بازار داخلی را در اختیار آن‌ها قرار دهیم، مادامی که جامعه ما در پناه يك سپر محکم به رشد سریع و همه جانبه صنعتی دست نیافته و برعکس در معرض تهاجم صنایع بسیار تکامل یافته غرب استعماری قرار دارد، پروژه‌های ذوب آهن و امثال آن قادر به ایفای نقش همان صنایع کارگاهی عقب‌مانده در تامین نیازهای بازار داخلی ایران را هم نخواهد داشت. در چنین مسیری بورژوازی ایران خصوصیات اساسی خود یعنی وابستگی را کاملاً حفظ خواهد کرد. سودی که انحصارات جهانی در ازای صنایع ایران می‌برد کمتر از سودی نیست که صدور همین کالاها به کشور ما نصیب‌شان می‌شد. تنها عاملی که تغییر یافته اضافه پرداختی است که مصرف‌کننده بابت کالاهائی با کیفیت پائین‌تر می‌پردازد و گمرگی اضافه است که از خزانه عمومی کسر می‌شود و این دو قلم يك جا به حساب سهم بورژوازی ایران واریز می‌گردد.

روی آوردن صنایع ایران به بازارهای شوروی و اروپای شرقی به خاطر این است که در این بازارها از رقابت در امان است. تجزیه و تحلیل همین روابط ثابت می‌کند که صدور کالاهای ساخت ایران به این کشورها معامله‌ایست که انحصارات جهانی از آن سود می‌برند و به عبارت دیگر بازارهای غیر مستقیمی است که از در پشت با این کشورها انجام می‌دهند. بورژوازی ایران قادر نیست سود حاصله

از این سهم خود را دوباره عیناً در صنایع سرمایه‌گذاری کند. زیرا نه بازرگانی در اختیار دارد و نه مصالحش ایجاب می‌کند که در هر رشته‌ای سرمایه‌گذاری کند. نتیجه این است که بورژوازی و قشرهای دوربینش به تجمل و زرق و برق روی می‌آورند. ساختمان‌های با شکوه می‌سازند. خیابان‌ها به نمایشگاه اتومبیل‌های لوکس مبدل می‌شوند، گردشگاه‌های اروپا و آمریکا ثروت ملی را می‌مکند و در نتیجه بورژوازی قبل از طی مراحل رشد، بی‌تحرك می‌شود.

نظام وابستگی ضروتاً جامعه را به دو جامعه اقلیت مصرف‌کننده و اکثریت محروم تجزیه می‌کند. دو جامعه‌ای که هر روز بیش از بیش از یکدیگر بیگانه می‌شوند.

این خصوصیات بورژوازی که برشمرديم بر مبنا و پایه خصوصیات اجتماعی و سیاسی این طبقه است که بر جامعه ما اثری جدی می‌گذارد. بورژوازی فعلی ایران سخت منحنی و بی‌شخصیت است. برای گذارندن مراحل رشد، نیاز به دموکراسی بورژوائی ندارد. این بورژوازی وارث تمام خصوصیات سیاسی و اداری فنودالیسم است. دیکتاتوری دستگاه حاکمه و فساد اداری نه تنها مغایر زندگی و فعالیت بورژوازی نیست بلکه بر عکس شرایط ایده آل ادامه حیات اوست. دستگاه خودکامگی، هر جنبش ترقی خواهانه را سرکوب می‌کند و از سلطه و نفوذ امپریالیسم در کشور دفاع می‌کند. بورژوازی وابسته در پناه چنین سلطه و نفوذی است که رشد می‌کند. دستگاه حاکمه با خود کامگی مانع فعالیت هر جنبش سندیکایی می‌شود و این درست چیزی است که بورژوازی وابسته از آن نفع می‌برد. خلاصه کلام این که سرکوب کردن جنبش ترقی خواهانه ملی کاملاً به سود بورژوازی است که مشخص‌ترین جناح حاکمه ایران است. امروز دستگاه‌های دولتی بنا بر تمایل این طبقه هر قانون و آئین‌نامه‌ای را وضع می‌کند. دیگر کارشکنی فنودال‌ها که گاه و بی‌گاه در راه منافع هم‌پالکی خود سنگ می‌انداختند وجود ندارد. بورژوازی نه فقط از طریق قانونی بلکه با پیوند و همبستگی با قشر عالی اداری و نظامی خزانه عمومی را غارت می‌کند و درهای بسته سال‌های پر برکتی است. بورژوازی وابسته دوشادوش قشر بالای بوروکراسی، فساد اداری را دامن می‌زند. ارتش او سوءاستفاده‌های کلان و ریخت و پاش‌های

بی حساب و کتاب تمام دستگاه دولتی را فرا گرفته است. تبعیض، باندبازی و چاپلوسی شیوه‌های عادی اداری شده است. فساد اداری نه یک بازمانده فئودالیسم بلکه نتیجه وابستگی و معلول خصوصیات بورژوازی وابسته و دستگاه حاکمه است.

هنوز کسانی دیکتاتوری، فساد اداری و انحطاط اخلاقی را به عنوان بقایای فئودالیسم یا فئودالیته اداری و یا روابط فئودالی نام می‌برند. اگر می‌خواهید بورژوازی وابسته و دستگاه حاکمه را یک جا فئودالیسم شهری و اداری بنامید اشکالی در بین نیست ولی این واقعیت را بپذیرید که فساد اجتماعی و اداری حاضر واقعیتی است که با ادامه حیات بورژوازی ادامه و گسترش یافته و امری افزاینده است. نه فقط در زمینه مسائل سیاسی و اداری بورژوازی وابسته، دستگاه حاکمه وارث تمام شیوه‌های ارتجاعی فئودالیسم است بلکه در قلمرو مسائل اجتماعی این طبقه موجد انحطاط اخلاقی بی‌سابقه‌ای است. از یکسو انحطاط اخلاقی ناشی از دیکتاتوری مستمر، قشرهای خرده‌بورژوازی را در بر گرفته و تظاهر و چاپلوسی و چشم و هم‌چشمی هر روز دامنه بیشتری می‌گیرد، و از سوی دیگر انحطاط جوامع صنعتی غرب و سودجویی و فرصت‌طلبی بورژوامابانه، قشر میانی جامعه را در بر گرفته است. ارزش‌های کهنه به سرعت جای خود را به ارزش‌های وارداتی غرب استعماری می‌دهد. سودجویی و نفع‌طلبی از هر شیوه‌ای بر تمام فعالیت‌های اجتماعی سایه انداخته است. پزشکان، وکلای دعاوی، روزنامه نویس‌ها، استادان مدارس عالی و تمام اصناف تحصیل کرده که می‌بایست در انجام وظایف خود، مصالح جامعه و نوع دوستی و وطن‌پرستی را ارزش نهند، دست قاچاقچیان و رباخواران را از سودجویی و فرصت‌طلبی از پشت بسته‌اند. این خصوصیتی از خصوصیات جامعه اقلیت مصرف‌کننده است که فرهنگ و ارزش‌هایش هر روز بیشتر با جوامع استعماری غرب پیوند می‌خورد. دستگاه حاکمه در اعمال سیاست کشور بر باد ده خود هیچ مرز و حدی را نمی‌شناسد. به دنبال بدل و بخشش صنایع و منابع عمومی به بخش خصوصی امر مهم تعلیم و تربیت را به زیان طبقات زحمت‌کش در اختیار صاحبان سرمایه قرار داده و آن را به میدان سودجویی و بهره‌کشی کاسبکاران مبدل کرده است.

به دنبال تعلیم و تربیت هر روز مسائل بهداشت و پزشکی و پزشک و دارو بیشتر از روز پیش به انحصار جامعه مصرف‌کننده درمی‌آید و سرمایه‌های خصوصی مسائل بهداشتی را بیش از پیش وسیله کسب درآمد و سودجویی قرار می‌دهند.

بورژوازی کثیف ایران دست در دست دستگاه حاکمه موجد و باعث و بانی همه فسادها و انحطاط‌های اجتماعی است. توطئه مشترک دستگاه اداری و بورژوازی، نسل جوان جامعه را هدف سوء قصد قرار داده است. به هزار نیرنگ می‌کوشند انحطاط جوامع غرب استعماری را به جوانان ما سرایت دهند. می‌خواهند با تبدیل جوانان قشرهای میانی جامعه، به مصرف‌کنندگان مطیع و بی‌هدف، رسالت تاریخی نسل جوان را منتفی سازند. بی‌اعتنائی به مسائل اجتماعی، پناه بردن به مواد مخدر، تقلید کورکورانه از مد، طرز سلوک جوامع استعماری عوارضی است که عالم‌اً و عامداً از قشرهای بالائی به قشرهای میانی راه یافته و از جانب دستگاه حاکمه حمایت می‌شود.

زندگی بی‌هدف و برده‌وار جامعه اقلیت مصرف‌کننده، به مثابه جزئی از یک ماشین عظیم، دور تولید و مصرف را میسر می‌گرداند. این همان چیزی است که از نظر اقتصادی و سیاسی و اجتماعی دلخواه بورژوازی وابسته و دستگاه حاکمه است.

اگر به زندگی افراد طبقه بورژوازی از نزدیک توجه کنیم می‌بینیم که افراد این طبقه نمونه دغل‌ترین، سفاک‌ترین، فاسدترین و در عین حال کودن‌ترین افراد این ملتند. این طبقه نه از طریق تلاش و کوشش و مبارزه سیاسی بر جامعه ما حاکم شده بلکه از طریق دلالتی، احتکار، سوءاستفاده‌های اداری و دربروزگی در آستان سرمایه‌های خارجی و دستگاه حاکمه، صاحب سرمایه و ثروت و مکننت شده است. نتیجه این است که بورژوازی ایران بی‌شخصیت و نالایق است، نه فقط شخصیت سرمایه‌داران عرب را ندارد بلکه از کلیه سرکشی‌ها و اشراف‌منشی‌های فئودالیسم ایران که با دستگاه اداری و نظامی متمرکز مقابله می‌کرد نیز بی‌بهره است. این است آن طبقه منحط و فاسدی که سد راه ترقی و رهائی ملت ایران شده است.

### ج- در شناخت دستگاه حاکمه ایران

دستگاه حاکمه ایران مانند همه دستگاه‌های حاکمه علاوه بر داشتن يك قشر اجتماعی مخصوص خود یعنی عناصر و گروه‌های عالی دستگاه اداری و نظامی، دارای وابستگی طبقاتی است. اساساً دستگاهی که بر جامعه حکومت می‌کند نمی‌تواند بدون پیوند با طبقات حاکمه به حکومت خود ادامه دهد. همچنان که طبقات حاکمه نیز نمی‌تواند بدون دست داشتن در حکومت و تسلط به آن، موقعیت و امتیازات طبقاتی خود را حفظ کنند. تا پیش از اصلاحات اخیر دستگاه حاکمه از طرفی نماینده فئودال‌ها و کمپرادورها بود و از طرف دیگر همکار و کارگزار امپریالیسم. ولی پس از اصلاحات، فئودال‌ها نفوذ خود را به سود بورژوازی وابسته از دست دادند و در هر حال قشر عالی بوروکراسی با طبقه بورژوازی پیوند متقابل داشته هر دو از نظر اقتصادی و سیاسی با امپریالیسم جهانی بستگی دارند. قشر مرفه مسلط به دستگاه اداری و نظامی، خود دارای منافع، امتیازات اجتماعی بوده و در غارت ثروت جامعه و استثمار زحمتکشان مستقیماً دخالت دارد. وابستگی به يك عامل خارجی، یعنی قدرت اقتصادی سیاسی امپریالیسم، به قشر عالی بوروکراسی امکان می‌دهد که در قبال طبقات حاکمه داخلی تسلط خود را حفظ کند و در اتخاذ سیاست‌های اداری و نظامی تابع بعضی از آن‌ها نباشد تا آن حد که بدون يك درگیری شدید به سود محافل امپریالیستی و به کمک جناح ضعیف‌تر طبقات حاکمه، فئودالیت‌ه ریشه‌دار ایران را مقهور و منکوب و مضمحل سازد. نادیده گرفتن این خصوصیات دستگاه حاکمه انتظارات نابجایی را در ما ایجاد می‌کند که باعث گمراهی ما خواهد شد. بدیهی است که اتخاذ این نظر ما را به ورطه اشتباه دیگری می‌کشاند. این اشتباه است که دستگاه حاکمه را صرفاً نوکر جیره‌خوار و گوش به فرمان امپریالیسم بشناسیم. این مجموعه اداری و سیاسی ضمن داشتن وابستگی‌های طبقاتی، منافع و مصالحی دارد که آن‌ها را به امپریالیسم وابسته کرده است. می‌دانیم که دستگاه حاکمه ایران به يك امپریالیسم وابسته نشده است. امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی همراه دیگر امپریالیست‌ها در دستگاه حاکمه نفوذ داشته و به سهم خود در ایران منافع و مصالحی دارند. دستگاه

حاکمه ثبات و بقای خود را در يك بندبازی ماهرانه بین قدرت‌های امپریالیستی حفظ کرده و رسماً می‌کوشد با زدن چوب حراج به منافع طبیعی و ثروت کشور عوامل متعدد دیگری را در حفظ تعادل خود به کار بگیرد. دستگاه حاکمه از اوضاع بین‌المللی و کشمکش و جنبش‌های منطقه‌ای در جهت تحکیم ثبات خود استفاده کرده است. در واقع دستگاه حاکمه قهرمان موازنه مثبت است و فریاد "بشتابید! بشتابید! غفلت موجب پشیمانی است" او دمی فرو نمی‌نشیند. دستگاه حاکمه با حاتم‌بخشی می‌گوید "بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست".

سیاست اقتصادی دستگاه حاکمه عبارتست از: تدارک هر چه بیشتر ارز از طریق صدور مواد خام و نیمه پزوده، اجرای پروژه‌های صنعتی و آبادانی و بدل و بخشش بی‌دریغ ثروت ملی به صاحبان سرمایه و بهره جستن از رابطه اقتصادی و بازرگانی با کشورهای سوسیالیست در جهت ترمیم ضایعات رابطه بازرگانی با کشورهای استعماری غرب و در نتیجه تقویت بنیه مالی دولت و تقویت قشر خاصی از بورژوازی و خردبورژوازی مرفه. نتیجه این سیاست اقتصادی اینست که ارز حاصله از حراج منابع، به طور عمده صرف وارد کردن کالا خواه به صورت آماده و خواه مونتاژ و یا تولید شده یا سرمایه خارجی یا مشترک از منافع صاحب ارز می‌شود. نتیجه این است که جامعه ما به دو جامعه مشخص تجزیه شده است. جامعه اقلیت مصرف‌کننده که جامعه‌ای است وابسته و دنباله‌روی جوامع غرب استعماری و جامعه اکثریت محروم و زحمتکش.

سیاست داخلی دستگاه حاکمه عبارتست از تحکیم و تضمین دیکتاتوری و سلب کلیه حقوق اجتماعی و سیاسی ملت. رژیم سلطنتی مستبد، مناسب‌ترین و قاطع‌ترین نامی است که می‌توانیم روی رژیم فعلی بگذاریم. تمام دلقک‌بازی‌ها، حشو و زوایدی است بر گرد هسته مرکزی سلطنت مطلقه یا دیکتاتوری نظامی سلطنتی.

خانواده سلطنتی به عنوان رأس هرم دستگاه حاکمه، کثیف‌ترین و فاسدترین خانواده کشور است. بیابید یکایک اعضای این خاندان جلیل را برانداز کنید. از شاه بگیرید و سوابق اخلاقی و جنایات سیاسی‌اش تا اشرف و شمس و فاطمه و فلان رضا و بهمان رضا. بی‌شخصیتی، انحراف جنسی، فحشا، قاچاق مواد

مخدر در مقیاس جهانی، اعتیاد به مواد افیونی و مخدر، چکیده خصوصیات اخلاقی و شخصیت این خاندان مقدس است.

همکاری با کثیف‌ترین اوباش، مختلسین، جانی‌ها و خوش‌رقصی برای خون‌خوارترین استعمارگران خارجی و حرص پایان‌ناپذیر در غارت ثروت مردم، گوشه‌ای از گذشته ننگینشان است. سردودمان‌شان وقتی به سلطنت رسانده شد يك خانه شخصی نداشت و وقتی که کشور را ترك کرد دو هزار و سیصد پارچه آبادی و میلیون‌ها تومان ثروت از خود باقی گذاشت. سلطنت آنان بر کودتای ننگین اسفند یک هزار و دویست و نود و نه پایه‌گذاری شده و با کودتای ننگین‌تر مرداد یک هزار و سی صد و سی و دو ادامه یافته است. چنین است ماهیت سلطنتی که اس و اساس استبداد دستگاه حاکمه را تشکیل می‌دهد.

تیمور بختیار و ده‌ها و صدها عنصر جانی‌تر و کثیف‌تر از او با اتکا به این دستگاه فاسد، بر عرض و ناموس مردم مسلط شده و بی آن که احساس مسئولیت کنند بر مملکت حکومت می‌کنند. تمام مؤسسات ظاهراً منتخب مردم مثل مجلسین و انجمن‌ها و شوراهای و تمام سازمان‌های اداری مثل هیأت دولت و دستگاه قضائی فقط جنبه نمایشی دارند. مردم به خوبی می‌دانند که نخست‌وزیر هویدا به اندازه کریم شیرهای دلک ناصرالدین شاه در امور سیاسی مملکت نفوذ و اقتدار ندارد. احزاب اکثریت و اقلیت، بازیچه‌ای بیش نیستند. سلطنت استبدادی شاه شهید در میان گروهی از اشراف و ناصحان احاطه شده بود ولی در مقابل دیکتاتوری حاضر، یعنی در مقابل تمایلات و هوی و هوس‌های شخص شاه، هیچ مانع و رادعی وجود ندارد. نه فقط نخست‌وزیر و وزرا و وکلای مجلسین کلاهشان پشم ندارد بلکه ارتش‌بدها و امرای ارتش به بادی معزول و مقهور می‌شوند و گاه چاره‌ای جز خودکشی ندارند.

دستگاه دیکتاتوری نه تنها برای ملت اندک حقی قائل نیست بلکه در دریدن و کوبیدن دست یاران نزدیک خود هیچ حدی را نمی‌پذیرد. چنین است چکیده سیاست دستگاه حاکمه ایران که سال‌هاست بدون تغییر و تحول مانده است.

در این میان گرفتاری مردم فقط این نیست که بار چنین استبدادی را به دوش می‌کشند. رنج مردم از تازیانه‌هائی است که تبلیغات بی حد و حصر دستگاه حاکمه به زخم‌های آن‌ها می‌کوبد. گردانندگان دستگاه

تبلیغات، با صرف میلیون‌ها از خزانه عمومی می‌کوشد این عفریت خون‌آشام را مظهر بشردوستی و دانش‌پروری و خرد و درایت جا بزنند. تبلیغات بی‌امان حربه‌ای است که دستگاه حاکمه از آن حداکثر استفاده را می‌کند. نقش وظیفه اول هر يك از سازمان‌های دولتی تظاهر به مدیحه‌سرایی و تبلیغات مردم‌فریب شده است. در سراسر کشور حتی يك روزنامه نیست که به واقعیت‌های سیاسی کشور کوچک‌ترین اشاره‌ای کند. حداکثر انتقاد جراید و دیگر وسائل ارتباط جمعی به خرده‌گیری‌های ناچیز اداری و گله و شکایت از اسفالت فلان جاده و نظافت کوی و برزن منحصر شده است. در عوض همه وسائل نشر موظفند يك صدا از برنامه‌های انقلابی و ترقیات روزافزون و طرح‌های بی نظیر و منحصر به فرد دولت خدمت‌گزار قلم‌فرسائی کنند. و در هر روز ده‌ها بار اقدامات و نیات خردمندانه و بشردوستانه شاه و خاندان جلیل را بستايند. کار تبلیغات دولتی و ظاهر سازی به پایه‌ای رسیده که ادامه کار و کسب بقال و چغال هم در گرو اعلام وفاداری و ثناگوئی از شاه گردیده است. هر کس پفیوزتر و چاپلوس‌تر باشد منصب و جاهش والاتر است. در هیچیک از اعصار تاریخ ایران، هیچ سلطانی تا به این حد تشنه مدح و ثنا نبوده و به درپوزگی و خودستائی میدان نداده است. تنها قلمروئی که این تبلیغات خردکننده در آن نفوذ نمی‌تواند کرد، قلمرو اکثریت ملت یعنی زحمتکشان است که واقعیت را نه با گوش و چشم‌شان بلکه با شکم و پوست بدنشان در می‌یابند. در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم که تبلیغات کرکننده دستگاه، گروه‌هایی از روشنفکران جامعه مصرف‌کننده را گیج و منگ کرده است. ولی زحمتکشان گرچه با کامیون به پای صندوق‌ها کشانده شدند فریب نخوردند و چهره دژمشان به لبخندی شکفته نشد.

سیاست خارجی دستگاه حاکمه عبارتست از پیوند با محافل امپریالیستی جهان و ایفای نقش ژندارم و مدافع منافع امپریالیسم در منطقه. دستگاه حاکمه در پیمان‌های نظامی رسماً با محافل امپریالیسم متحد شده و حتی جسارت ندارد از پیمان سنتو که دیگر جز پوست و استخوانی از آن نمانده، دست بردارد. مهم‌ترین قلمرو سیاست خارجی دستگاه حاکمه منطقه خاورمیانه و رابطه با دولت‌ها و جنبش‌هائی است که در دور و بر ایران وجود دارد. دستگاه حاکمه با هر



جنبش ترقی خواهانه در منطقه عناد و دشمنی دارد و در راه تضعیف و نابودی آن با امپریالیست‌ها همکاری نزدیک دارد. روزی در یمن به سلطنت‌طلبان علیه جمهوری کمک می‌رساند و روز دیگر برای جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی قداره می‌کشد، زمانی دست در دست اسرائیل با مصر طرف می‌شود و وقتی با سوریه و عراق در می‌افتد. در عین حال سخت در کوشش است مرتجع‌ترین محافل را پیدا کرده با آنها متحد شود. متحدانش در منطقه ملك سعود و شیوخ مرتجع خلیج فارس و دریای عمان، ملك حسین و سلطان حسن مراکش هستند. ترکیه و پاکستان متحدان رسمی و یاران گرمابه و گلستان دستگاه حاکمه‌اند. در جستجوی دیکتاتورها و مرتجعین گاه و بی‌گاه تا دور دست‌ترین کشورها چشم دوخته و با دیکتاتور برزیل و سلطان تایلند نرد دوستی می‌بازد. روابط ایران با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر فقط به این شرایط ادامه می‌یابد که آنها کوچک‌ترین ناخرسندی از سیاست ارتجاعی داخلی و خارجی دستگاه حاکمه ابراز ندارند و بر عکس تمام اقدامات دستگاه حاکمه را صریحاً و یا به طور ضمنی تأیید کرده، مجیز شاه و دربار ایران را بگویند. دامنه مدیحه‌سرانی برای دستگاه حاکمه ایران به جراید و رادیوهای کشورهای سوسیالیستی کشیده است. با این تفاوت که دستگاه حاکمه بر خلاف جرائد و رادیوهای غرب، پولی به آنها نمی‌پردازد و آنها در ازای روابط بازرگانی و اقتصادی و در زیر شعار همزیستی مسالمت‌آمیز از کثیف‌ترین رژیم منطقه خاورمیانه حمایت می‌کنند. با این وصف ما با دستگاهی فاسد، مستبد و دست در دست امپریالیسم راه پیشرفت اساسی کشور را سد کرده و ملت ما را محکوم به محرومیت و عقب‌ماندگی کرده است. چنین است ماهیت و طرز عمل دستگاه حاکمه ایران.

#### د- در مسائل اجتماعی و فرهنگی

در کشور ما مانند جوامع افریقائی استعمارزده برتری نژادی وجود ندارد. در جوامعی که به دو جامعه بومی و استعمارگر تجزیه شده، جامعه برتر از امتیازات نژادی و طبقاتی بی‌حد و حصری برخوردار است. جامعه ما گرچه دارای اقلیت نژادی استعمارگر نیست ولیکن به دو جامعه اقلیت و اکثریت تجزیه شده است. در کلیه اعصار تاریخی

اختلاف طبقاتی و اقلیت ثروتمند و مرفه در مقابل اکثریت زحمتکش و محروم وجود داشته است لکن دوگانگی امروزی جامعه ما دارای خصائص تازه‌ای است که ما را بر آن می‌دارد دوگانگی را در سیمای دو جامعه با دو سطح زندگی و دو فرهنگ ترسیم کنیم. تفاوت‌های اساسی دوگانگی روزگار ما با اختلاف طبقاتی تاریخی به شرح زیر است:

در جامعه کهنه اقلیت استثمارکننده از نظر کمی حجم کوچکی را در رأس هرم تشکیل می‌داد، هم چنان که سرمایه‌داران و بوروکرات‌ها معتبر امروز چنین حجمی را نسبت به جمعیت کشور تشکیل می‌دهند. ولی کمیت جامعه اقلیت مصرف‌کننده حجم قابل توجهی از جمعیت را در بر می‌گیرد. در جامعه کهن اقلیت استثمارکننده و حتی عالی‌ترین مظاهر اشرافیت فئودالی با اکثریت محروم وحدت فرهنگی داشتند. بدین صورت که اکثریت محروم در عین عقب‌ماندگی و کمبودهای فرهنگی در فرهنگ طبقات عالی جامعه اشتراك داشت.

محرومان و مرفهان هر دو آداب و رسوم و ارزش‌های واحدی را می‌شناختند. غیرت و ناموس و عفت برای همه جامعه مفاهیم مشترک داشت. اشرافیت و همبستگی‌های خونی و قومی از جانب هر دو طبقه به رسمیت شناخته می‌شد. هر دو طبقه از داستان‌ها و ترانه‌ها و آهنگ‌های واحدی لذت می‌بردند. یکی در کاخ سلطنتی مجالس با شکوه شاهنامه‌خوانی راه می‌انداخت و دیگری در چادر عشایری یا کلبه درویشی و قهوه‌خانه‌ها به نقالی گوش می‌داد. مذهب، هر دو طبقه را به نحو یکسانی تحت تأثیر قرار می‌داد. تفریح و تفنن طبقه حاکمه برای اکثریت محروم قابل فهم بود. ناصرالدین شاه قاجار حرم‌سرانی داشت، تعزیه راه می‌انداخت، تابستان‌ها بیلاق می‌رفت، در مجلس عیش و نوشش تار و تنبور می‌زدند و دست‌افشانی می‌کردند، قلیان می‌کشید و شکار می‌رفت و سفره رنگین مملو از خورش‌ها و مأكولات پهن می‌کرد و وقتی به خشم می‌آمد مثل چاروادارها فحش می‌داد و بساط فلك راه می‌انداخت. زندانش سیاه‌چال و غل و زنجیر بود. اشراف می‌بایست در جشن‌ها بشقاب‌های اشرافی هدیه کنند و رعیت می‌بایست ارزاق و سورات پیشکش کند.

همه این کامیابی‌ها و لذت‌جویی‌ها برای توده قابل درك و هضم بود و آروزی وصول آن را داشت.

همه آنها را خوب می‌شناخت، خورش‌ها را و سیاه‌چال‌ها را و فحش‌ها را ... اما اینک بر اثر بیش از یک قرن استعمار زدگی جامعه ما به دو جامعه مجزا و بیگانه از هم تبدیل شده است.

این جامعه دارای دو سطح زندگی کاملاً متفاوت از هم، دو فرهنگ و دو مصلحت و منافع‌اند. جامعه اقلیت مصرف‌کننده پیرامون بورژوازی وابسته حلقه زده و جامعه اکثریت محروم و زحمتکش ستم طبقات و قشرهای حاکم و ستم استعمار را توأمآ تحمل می‌کند. جامعه اقلیت مصرف‌کننده به زحمت چند میلیون از جامعه را شامل می‌شود و بقیه جامعه یعنی اکثریت بیست میلیونی جامعه محروم است.

ترکیب اجتماعی جامعه مصرف‌کننده شامل بورژوازی وابسته، قشر بالای بوروکراسی و تکنوکراسی در بخش دولتی و بخش خصوصی، قشر مرفه خرده‌بورژوازی یعنی کارمندان و افسران و صاحبان مشاغل آزاد پر درآمد و واسطه‌های توزیع می‌باشند. در این جامعه اختلاف طبقاتی و سطح زندگی وجود دارد. از درآمدهای چند میلیونی تا چند ده هزار تومان به چشم می‌خورد. اگر درآمد سرانه این جامعه را با جوامع غرب استعماری مقایسه کنیم شاید از بزرگترین ارقام نیز بیشتر باشد. درآمد این جامعه همراه هزینه‌های نظامی سنگین و پروژه‌های عمومی و پرداخت‌های یک طرفه خارجی قسمت اعظم درآمد ملی را می‌بلعد و آن خیل عظیم بیست میلیونی یعنی جامعه محروم، یعنی مصداق اصلی عنوان ملت ایران درآمد سرانه‌ای در حد عقب‌مانده‌ترین جوامع جهان را دارد. تمام پروژه‌های آبادانی و خدمات عمومی در جهت بهره‌مندی طبقه مصرف‌کننده است. بخش اعظم تولید صنعتی جامعه و واردات صنعتی خارجی را جامعه مصرف‌کننده می‌بلعد. اتومبیل‌ها، یخچال‌ها، کولرها، دستگاه‌های حرارت مرکزی و تهویه مطبوع، بخاری‌ها، آب گرم‌کن‌ها، میز و صندلی‌ها، مبلمان، انواع فرش‌ها و کف‌پوش‌ها، پارچه‌های گران قیمت، دارو و لوازم آرایشی، بیسکویت‌ها و شیرینی‌ها و کولاها و دهها قلم کالاهای دیگر منحصراً به وسیله این جامعه مصرف می‌شود. هواپیمائی کشور، تلفن، تلویویزن، بیمارستان‌های خصوصی، کلینیک‌های پزشکی، داروخانه، مدارس خصوصی، سینماها، تئاترها، کباب‌رها، فاحشه‌خانه‌ی مجلل، پارک‌ها، تعمیرگاه‌ها و مدارس عالی همه در خدمت و اختیار این جامعه

است. آنچه به نام ترقیات مملکت قلمداد می‌شود در سطح کوچک این جامعه مصرف‌کننده روی می‌دهد. این جامعه دانسته و ندانسته در استثمار وحشتناک جامعه محروم دخالت دارد. این جامعه چرخ‌های اداری و نظامی را می‌گرداند و پایگاه و زمینه مساعد نظام وابستگی ایران است.

جامعه مصرف‌کننده، هر روز بیشتر فرهنگ و ارزش‌های غرب استعماری را می‌پذیرد و همبستگی فرهنگی خود را با ملت ایران می‌گسلد. این جامعه محرومیت جامعه دیگر را نمی‌بیند و از عرش‌های عالی به جامعه می‌نگرد و آنها را باز نمی‌شناسد. ارزش‌های تکنوکراتیک غرب استعماری با ارزش‌های کهنه بوروکراتیک معیار و ملاک زندگی این جامعه است. سودجویی، فرصت‌طلبی، تفرد و خودپرستی آئین زندگی افراد این جامعه است. احساس هر نوع رسالت و ترقی‌خواهی و عدالت‌طلبی از نظر پیشروان این جامعه امری کهنه و از مد افتاده است که حداقل به قرن گذشته باز می‌گردد. متفکران و مبلغان این جامعه مدعی‌اند که با ارقام و نمودارها و بیش‌بینی‌های صد در صد علمی و صنعتی سر و کار دارند و در پیشگاه آنان جانی برای احساسات و همدردی و احساس مسئولیت وجود ندارد. در این جامعه حتی آن گروه روشنفکران که از رسالت و احساس مسئولیت دم می‌زنند همه مایه‌های فکری و انگیزه‌های خود را از جوامع استعماری غرب به عاریت گرفته‌اند. مسائل مبتلا به آنها همان مسائلی است که جوامع غرب استعماری به آن دچار است. آنها از وحشت جنگ هسته‌ای، هیپنوتیزم، عقاید سارتر و مارکس بحث می‌کنند و تا مسئله‌ای مورد بررسی و شناخت جامعه متروپل قرار نگیرد آن را نمی‌شناسند. آنها از رژیم سرهنگان یونان شکوه می‌کنند و از نقش استعمار نو در افریقا و امریکای لاتین بحث می‌کنند. جنبش سیاهان آمریکا را در کنار ماجرای چکسلواکی به پژواک می‌گذارند. از پیرویه سرمایه‌داری بی‌اندازه مدرن کامپیوتر و سیبرناتیک دم می‌زنند و احمقانه ملت محروم و ستمکش خود را که در زیر بار فقر، عقب‌ماندگی و دیکتاتوری دست و پا می‌زند، فراموش می‌کنند و یا علی‌رغم آگاهی‌شان آن را نادیده می‌گیرند تا میاداد خواب خوش بعد از نهارشان آشفته شود. مبادا زندگی بیهوده سربارشان متوقف بماند. جامعه مصرف‌کننده در فساد و تباهی و

بیهودگی روزگار می‌گذارند و بخشی از نظام وابستگی و جزء لازمی از سیستم تولید و مصرف کورکورانه است.

جامعه اکثریت محروم دارای دو قشر شهری و روستائی است. در قشر شهری کارگران، پیشه‌وران بی چیز. کارمندان جزء ادارات و بنگاه‌های دولتی و خصوصی قرار دارند و در بخش روستائی قسمت اعظم خرده مالکان و دهقانان بی‌آب و زمین. این جامعه از تغذیه حداقل بهداشت و تعلیم و تربیت و پوشاک و تفریح محروم است، این جامعه حق تشکیل هیچ دسته و جمعیت راستینی برای دفاع از حقوق خود و دست یافتن برای زندگی بهتر را ندارد. نیروی پلیس و پلیس سیاسی همواره آماده است تا مانع این جنبش این جامعه شده و در صورت لزوم به خشن‌ترین شکلی آن را در هم کوبد. این جامعه بر اثر سال‌ها محرومیت از داشتن سازمان‌های سیاسی و اجتماعی مخصوص خود محروم، و تحت تاثیر سال‌ها فشار پلیسی و دیکتاتوری، آگاهی سیاسی و احساس هم دردی طبقاتی را به حد لازم ندارد. عناصر آگاه این جامعه در زیر فشار دائمی پلیس سیاسی میدانی برای دامن زدن به مبارزات سیاسی و طبقاتی پیدا نمی‌کند. این است مکانیزم آن امنیت و ثباتی که دستگاه حاکمه گاه و بی‌گاه آن را به رخ جهانیان می‌کشد.

امنیت و ثباتی که به معنی سکوت و سکون گورستان است. سکوت و سکونی که پژواک‌های روشنفکرمانانه با موسیقی کلاسیک، نمایشگاه‌های نقاشی و جر و بحث‌های ادبی قادر نیست اندک خللی به آن برساند. بخش روستائی این جامعه علیرغم اصلاحات ارضی همه محرومیت‌های خود را حفظ کرده است. تحولات اخیر، فنودال‌ها را از مقابل چشم آن‌ها دور کرده و به تدریج دستگاه حاکمه را جانشین آن می‌سازد. با وجود عقب‌ماندگی فکری و سیاسی از هم اکنون دستگاه حاکمه در پی ایجاد نظام خفقان‌انگیزی در روستاهاست. دهقانان ایران با همه محرومیت‌ها هنوز به خاطر زندگی بهتر در تکاپو نیفتاده‌اند.

جامعه محروم وارث بالقوه فرهنگ ملی است. نداشتن رابطه با جامعه غرب استعماری موجب شده که ارزش‌ها و آداب و اخلاق ملی در این جامعه ادامه یافته و ارزش‌های غربی نتواند به راحتی در آن رسوخ یابد. در عین حال خصوصیات منفی عقب‌ماندگی و آثار فرهنگ ارتجاعی فنودالی کم و

بیش در این جامعه ادامه یافته. فرهنگ غرب استعماری نه از طریق زندگی مصرفی بلکه از طریق وسائل انتشاراتی مانند رادیو تلویزیون و سینما و جرائد سعی می‌کند این جامعه را تحت تاثیر قرار دهد.

انحطاط جامعه بالایی یعنی جامعه مصرف‌کننده به صورت تقلید و مد به جامعه محروم هجوم می‌آورد. معذالك این جامعه به خصوص قشرهای محروم‌تر آن در انجام رسالت تاریخی خود شایستگی دارد. جامعه محروم علیرغم عقب‌ماندگی تربیتی و آموزشی دارای سجایای اجتماعی مثبتی است که انسان دوستی، وطن‌پرستی و همدردی طبقاتی اساس آن است. نمونه فرد اکثریت جامعه، آن آدمک مسخره کلاه مخملی که روشنفکران کاسبکار در سینمای بومی بر روی پرده می‌آوردند نیست. آن آدمک نمونه فساد و انحطاط قشر بی‌طبقه جامعه محروم است. نمونه فرد جامعه محروم، کارگر و یا دهقانی است که پای‌بند خانواده، شرافت و عزت نفس است. مردانگی، شجاعت، شرافت، برادری و گذشت فقط نزد کارگران و دهقانان کشور ما به طور چشمگیر یافت می‌شود. در این میان تکلیف روشنفکران آگاه چیست؟ روشنفکران در این دوگانگی اجتماعی به جامعه مصرف‌کننده تعلق دارند. در کشور ما به طور اعم روشنفکر کسی است که حداقل تحصیلات دوره متوسط را به پایان رسانده از طریق کار فکری ارتزاق می‌کند. روشنفکر بطور اخص فردی است که به مسائل جامعه و تحولات آن آشنائی داشته و خواستار جامعه‌ای مترقی و روابطی عادلانه است. چنین روشنفکری خواه دارای دانشنامه از مدارس عالی باشد یا نباشد به شرط آن که در مقابل آگاهی و وجدان خود احساس مسئولیت کرده و در راه پایان دادن به عقب‌ماندگی و محرومیت ملت خود گام بگذارد شایسته عنوان روشنفکر به معنی اخص آن است.

چنین روشنفکری سوجدوئی و فرصت‌طلبی یعنی ابزار تدارک زندگی مرفه شخصی را به دور انداخته و زندگی خود را با مصالح منافع اکثریت محروم پیوند می‌دهد. چنین روشنفکری اگر نمی‌تواند مثبت‌ترین مبارزات را برای پایان دادن به بیدادگری در پیش گیرد شرافتمندانه فریاد اعتراض خود را علیه نظم موجود بلند کرده در راه رسوا کردن دستگاه حاکمه و دفاع از حقوق زحمتکشانشان از تحمل

خود را نداریم. نه چنین راه عقب‌نشینی‌ای باز است و نه مطلوب ما. ما از وحشت استعمارزدگی به دام ارتجاع فرتوت جامعه خود نخواهیم افتاد. خلاصه کلام این که برترین وظیفه روشنفکر ایرانی مبارزه ترقی‌خواهانه است. یک فریاد اعتراض به هزاران دانشنامه و سال‌ها تحقیق علمی در آزمایشگاه‌ها شرف دارد. آن چه امروز جامعه ما به آن نیاز دارد روشنفکر مبارز و شجاع است نه تکنوکرات و بوروکرات جنت مکان و صدرنشین.

#### ه- در طرح جامعه‌ای آزاد و مترقی

کشورهای پیش‌رفته با گام‌های غول‌آسا مراحل رشد صنعتی را می‌پیمایند. سرعت رشد صنعتی و اقتصادی جامعه ما باید نسبت به سرعت حرکت صنعتی جهان سنجیده شود. چند قرن پیش اندک فاصله‌ای که پاره‌ای از جوامع اروپائی از دیگر جوامع جهان گرفتند باعث ظهور استعمار و بندگی ملل دیگر جهان شد. نیم قرن پیش دو جامعه نسبتاً عقب‌مانده توانستند خود را با کوشش همه جانبه با جهان پیشرو صنعتی همراه و همگام سازند. بیست سال پیش چین علیرغم مشکلات و مصائب بزرگ اجتماعی به راه توسعه واقعی گام گذاشت. اگر ما نیز خواهیم ظرف امروز و فردا به فقر و عقب‌ماندگی خود خاتمه دهیم باید تردید و دودلی را به کنار گذاشته و با شجاعت و قهرمانی راه خود را بگشاییم. در گفتارهای قبل دیدیم که راه انتخابی دستگاه حاکمه نمی‌تواند به عقب‌ماندگی کشور خاتمه دهد. نه فقط در کشور ما بلکه در کلیه کشورهای عقب‌مانده امروز جهان رشد بورژوازی به طریق کلاسیک یعنی آن‌طور که بورژوازی ژاپن به عنوان آخرین نمونه بدان نایل آمد میسر نیست. عوامل متعدد داخلی و خارجی باعث ناکامی در چنین مسیری شده است. سرنوشت بورژوازی فعلی ایران از سرنوشت این طبقه در دیگر جوامع استعمارزده جدا نیست.

بورژوازی ملی ایران به تدریج در قشر وابسته تحلیل‌رفته و رسالت خود را کاملاً از دست داده است. معذالک طرز تفکر بورژوازی ملی از جامعه ما رخت برنسته و خرده بورژوازی وارث این افکار و تمایلات شده است. افکار بورژوازی اساساً مبتنی بر ناسیونالیسم و لیبرالیسم است که اکنون دیگر مصالح و منافع زحمتکشانش را در بر ندارد. تحولات ضد فئودالی سال‌های اخیر و رشد سریع

سختی و عذاب‌آبائی ندارد. روشنفکر راستین سازش نمی‌کند. فجایع را تأیید نمی‌کند و با مردم وطن خود پیوند می‌بندد. روشنفکر راستین از همه دانش جهان بهره‌بر می‌گیرد تا قدمی در راه نجات ملت خود بر دارد. روشنفکر فریب‌نیرنگ‌های دستگاه حاکمه را نمی‌خورد و به آلت و ابزار حاکمیت آن مبدل نمی‌شود. در شناخت جامعه خود به عمق می‌پردازد و از نوک بینی خود بسی فراتر می‌رود. روشنفکر راستین به خاطر لقمه‌ای نان و استخوان از سفره صاحبان قدرت، شرف و آگاهی خود را زیر پا نمی‌گذارد. چنین روشنفکری موظف است بار مسئولیت مبارزه را به دوش بگیرد و با الهام از ملت رنج‌دیده خود قدم به قدم رسالت تاریخی خود را به انجام برساند. ستایش قهرمانان دیگر ملت‌ها و قاره‌ها، همدردی با مبارزان و آزادی‌خواهان دیگر کشورها و در عین حال نادیده گرفتن مبارزات ملت خود نه تنها روشنفکری نیست بلکه کمک به انحراف نسل جوان کشور ماست، تا این فریب را بپذیرد که در کشور خود، خودکامگی، قساوت و بی‌عدالتی یافت نمی‌شود. البته این تخطئه شاعرانی که در رثای چه‌گوارا شعر می‌گویند نیست و دشمنی و عناد با مبارزات قهرمانانه دیگر ملت‌ها به شمار نمی‌آید. بلکه این تأکیدی است در رسالت روشنفکران ایران در قبال ملت و جامعه خود. ما وظیفه داریم از تمام مبارزات عصر خود کمک بگیریم و مبارزات خود را علیه ارتجاع و استعمار که بر کشور ما چیره شده به پیروزی رسانیم. لازمه این پیروزی درک عمیق دانش اجتماعی بشر و هضم ایدئولوژی علمی و الهام از فرهنگ ملت خود و اتکا به جامعه اکثریت محروم می‌باشد.

ما با فرهنگ غرب دشمنی نداریم. ما تکنولوژی غرب را فی‌نفسه دشمن خود و فرهنگمان نمی‌شناسیم. ما با روابط استعماری غرب، با کاپیتالیسم غول‌پیکر غرب و با همه آن چیزهایی که ملت ما را در فقر و عقب‌ماندگی نگه داشته است عناد می‌ورزیم. ما به استعمارزدگی اعتقاد نداریم. ما به همه ملت‌هایی که بر کاپیتالیسم و استعمار غلبه کرده‌اند چشم دوخته‌ایم. خواه این ملت‌ها غربی باشند یا شرقی. ما قصد داریم که شخصیت ملی خود را همراه تکنولوژی غرب به دست آورده و با قرار گرفتن در صف اول پیشرفت و ترقی، به فرهنگ جهان کمک کنیم. ما قصد بازگشت به اعصار تاریخی

بورژوازی وابسته برنامه اقتصادی و اجتماعی بورژوازی ملی را بی‌ارزش ساخته است هم چنان که قشر بورژوازی ملی در بورژوازی وابسته ایران تحلیل رفته و خصوصیات ترقی‌خواهانه خود را نیز از دست داده است.

افکار و ایده‌آل‌های بورژوازی ملی به صورت مسخ شده در تحولات اخیر ظاهر شده و اعتبار خود را از دست داده است. تحولات اخیر گر چه پیروزی نیروهای مترقی ایران را به تعویق انداخته لکن مرحله مترقی‌تری از انقلاب را در مقابل این نیروها قرار داده است.

ضعف بزرگ طرز تفکر بورژوازی ملی حمایت از استثمار سرمایه از کار و تأیید نابرابری‌های اقتصادی است. عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه درآمدها در این طرز تفکر جایی ندارد.

لیبرالیسم بورژوازی ملی به ظاهر دمکراتیک جامعه اکتفا کرده و به تساوی امکانات طبقاتی جامعه توجهی نمی‌کند. ناسیونالیسم بورژوازی ملی با تعبیر غلط از تاریخ و افتخارات ملی، طبقات زحمتکش را هم چون قربانیان قرون و اعصار که می‌بایست در راه افتخارات ملی و سنن فدا شوند تلقی کرده از آن‌ها می‌طلبد که هم چنان ستمکش و قربانی توهمات باقی بمانند. نتیجه چنین طرز تفکری درماندگی در مسیر رشد و ترقی است. اگر این طرز تفکر بر جامعه حکومت کند قادر نیست مشکلات اجتماعی و اقتصادی را از جامعه محو کند. در چنین رژیم، زحمتکشان یعنی اکثریت ملت در جهل و عقب‌ماندگی و محرومیت مانده و فساد اداری اجرای برنامه‌های اجتماعی را غیر ممکن می‌سازد. در چنین حکومتی روابط خلق‌های کشور به صورت مشکل لاینحلی ظاهر شده، انرژی جامعه را به هدر می‌دهد. سرانجام در چنین رژیم، استثمار که از دری رفته و از در دیگر باز می‌گردد و جامعه را به جولانگاه اقتصادی و سیاسی خود مبدل می‌کند. برای خاتمه دادن به عقب‌ماندگی امروز و حل مشکلات فردا باید با قاطعیت راه انقلاب توده‌ای را برگزید، راهی که به دمکراسی مردم و سرانجام به سوسیالیسم می‌رسد. این راهی ناشناخته نیست و هم چنان که طرز تفکر بورژوازی ملی و طرز حکومت او ناشناخته نیست و امروز نمونه‌های هر دو طرز تفکر را می‌بینیم. با همه این‌ها به اختصار جامعه دمکراتیک ایران را طراحی می‌کنیم.

## ۱ - در مسائل اقتصادی

در اولین مرحله پیروزی انقلاب، بانک‌ها، معادن و صنایع کلان و سرمایه‌های خارجی به مالکیت دولت درمی‌آید. بخش خصوصی زیر ارشاد دولت قرار گرفته از برنامه دقیق و هماهنگ توسعه صنعتی پیروی می‌کند. در این مرحله دولت رأساً برای تکمیل صنایع اصلی و پروژه‌های صنعتی و آبادانی سرمایه‌گذاری کرده زمینه را برای اجرای مرحله دوم آماده می‌کند.

در مرحله اول بازرگانی خارجی در انحصار دولت قرار می‌گیرد و دولت توانائی اندازه کامل صنایع نفت و صدور مستقیم آن را به دست می‌آورد. دولت از کاهش میزان استخراج و کاهش ارزش خارجی هراسی نخواهد داشت زیرا به راحتی می‌تواند از نیاز کاذب ارزش خارجی بکاهد.

در این مرحله روابط اقتصادی و بازرگانی با کشورهای سوسیالیست و کشورهای آزاد از سیاست‌های استعماری گسترش می‌یابد و در راه تکامل صنعتی از کشورهای سوسیالیست استمداد خواهد شد. به موازات گسترش رابطه با کشورهای آزاد و اردوگاه سوسیالیسم، امپریالیست‌های کوچک‌تر اروپائی می‌توانند بدون چشم‌داشت‌های وسیع استعماری کشور ما را در جهت توسعه کمک کنند.

در مرحله دوم دولت سرمایه بخش خصوصی را با شیوه‌های مخصوص به مالکیت خود در آورده و خود امر تولید و توزیع را در مهم‌ترین صنایع تولید کالا رأساً انجام خواهد داد. تولیدکنندگان کوچک تا پایان مرحله دوم می‌توانند در امر و توزیع رل قابل ملاحظه‌ای داشته باشند. در این مرحله فروشگاه‌های بزرگ دولتی و مراکز توزیع دولتی تأسیس شده، دولت جریان عمده توزیع را به دست خود می‌گیرد.

## ۲ - در تولید کشاورزی

در مرحله نخست مؤسسات خارجی که به تولید کشاورزی اشتغال دارند ملی می‌شوند و دولت رأساً در مناطق مساعد اقدام به تأسیس مزارع و مؤسسات مکانیزه خواهد کرد، به موازات این جریان کلیه دیون دهقانان و خرده مالکان ملغی شده، دهقانان به وسیله مراکز دولتی تشویق به تشکیل و تأسیس مزارع اشتراکی می‌شوند. دولت در اولین مرحله انقلاب موظف است با صرف قسمت قابل توجهی از

درآمدهای ملی، سطح تولید و سطح زندگی دهقانان را ارتقا دهد.

نه فقط در مرحله اول بلکه حتی در مرحله دوم خرده مالکان می‌توانند آزادانه به کشت و کار خود ادامه دهند. نقش دولت تشویق و هدایت آن‌ها از طریق تامین منافع بیشتر و سطح زندگی بالاتر در مزارع اشتراکی است. در مرحله دوم مزارع دولتی در مراکز قبلی کشاورزی یعنی روستاهای فعلی می‌تواند آغاز به کار کند و در کنار مزارع اشتراکی و نظام خرده مالکی به مزارع اشتراکی و از مزارع اشتراکی به سوی مزارع دولتی باشد. معذالك عمده مزارع دولتی در هر دو مرحله از تاسیس مزارع مکانیزه تازه بنیاد به وجود خواهد آمد. مزارع مکانیزه دولتی که در زمین‌های مساعد تاسیس می‌شود در تامین مایحتاج شهرها نقش بسزا داشته و هر روز بار تولید کشاورزی را بیش از پیش به دوش می‌گیرد.

جامعه مصرف‌کننده فعلی باید طی دو مرحله توسعه اقتصادی به سود اکثریت ملت یعنی طبقات محروم و ستمکش، پاره‌ای محرومیت‌ها را تحمل کند. اگر چه با توجه به منابع اقتصادی کشور ما دولت تقاضای گذشت توان‌فرسا از این قشرها نخواهد داشت قطعاً قشر مرفه جامعه مصرف‌کننده، فعلی به این محرومیت‌ها با روی خوش تن نخواهد داد و نارضایتی این قشر زمینه مساعد کارشکنی‌ها و سنگ‌اندازهای ارتجاع و استعمار خواهد بود. طبیعی است در مقابل گرایش‌ها و اقدامات این قشر، همان سان که در مقابل استعمار در کمین نشست، مردم از پیروزی خود دفاع کرده به ارتجاع و امپریالیسم میدان نخواهد داد. در مرحله اول رشد اقتصادی دولت امور تعلیم و تربیت را در تمام دوره‌های تحصیلی به دست خود خواهد گرفت و به سود طبقات زحمتکش از سودجویی‌های بخش خصوصی خلع ید خواهد کرد. هم چنین است سیاست دولت در قبال مسائل بهداشتی که بیمارستان و پزشک و دارو را از انحصار اقلیت مصرف‌کننده خارج کرده و امکان استفاده عادلانه را برای همه ملت تامین می‌کند. امروز اگر به فرض محال دستگاه حاکمه بخواهد هر يك از این برنامه‌ها را به مورد اجرا بگذارد با نارضائی و خرابکاری احتمالی روبرو می‌شود. زیرا در جامعه فعلی ارزش‌های دیگری مقبولیت دارد. انقلاب نه فقط خلاقیت توده‌ها را در

راه سعادت و رفاه خود آن‌ها شکوفا می‌کند بلکه اکثریت بزرگ قشرهای میانی جامعه را از رخوت به درآورده زندگی نوین و ارزش‌های تازه‌ای را در مقابل آن‌ها قرار می‌دهد و آن‌ها را به زندگی خلاق و هدفمند سوق داده و در ساختن جامعه آزاد و مترقی سهیم‌شان می‌کند.

### ۳ - در مسائل سیاسی

آن نیروی خلاق که انقلاب را به پیروزی می‌رساند می‌تواند مسئولیت ساختن جامعه نوین و حراست از آن را با شایستگی به عهده بگیرد. ایمان انقلابی موجی از فداکاری و قهرمانی برخواهد انگیخت. فرو ریختن رژیم استبدادی نیروهای خواب‌آلود جامعه را از رخوت به در خواهد آورد. رستاخیز ملی به حقیقت آغاز خواهد شد. انقلاب در راه پیروزی خود دستگاه حاکمه مرتجع را برمی‌اندازد و به دیکتاتوری سلطنتی برای همیشه خاتمه می‌دهد. حاکمیت انقلابی پس از واژگون ساختن رژیم حاضر تا تصفیه دستگاه‌های اداری و جایگزین ساختن ارتش انقلابی که مدافع حاکمیت مردم است به حال آماده باش انقلابی ادامه می‌یابد.

انقلاب می‌تواند در میان افسران جوان ارتش کادرهای سالمی بیابد. در مورد تصفیه ارتش می‌توان از این فرمول استفاده کرد که همه امرا باید کنار گذاشته شوند یعنی اصل بر نادرستی آن‌هاست مگر آن‌ها که بتوانند از شرافت خود دفاع کنند. افسران ارشد باید غربال شوند و افسران جزء باید به خدمت گرفته شوند مگر آن‌ها که داری سوابق کثیف و ضد ملی هستند. ارتش داوطلب انقلابی که از میان طبقات زحمتکش و روشنفکران انقلابی برخاسته است می‌تواند در کنار خود بقایای سالم ارتش قدیمی را حفظ کرده آن را با روحیه انقلابی آشنا ساخته و گندزدائی کند، با همه این‌ها نیروی چریک ملی که از دهقانان و کارگران در حال کار تشکیل می‌شود و در همه صفحات کشور دارای سازمان و تجهیزات کافی است، اساس دفاع از کشور و ضامن و مدافع انقلاب در مقابل ضد انقلاب و تجاوز خارجی احتمالی به شمار می‌رود. دوره آمادگی جنگی در کشور ما می‌تواند محدود به چند سال باشد. منابع کافی اقتصادی و موقعیت منطقه‌ای روابط بین‌المللی به ما امکان می‌دهد که حالت جنگی را در مدت کوتاهی سپری سازیم. طی همین دوره آمادگی جنگی بنیاد

کامل و بی‌خدشه خود دچار هیچ اشکال و مانعی نخواهد شد.

#### ۵- در مسائل ملی و فرهنگی

کشور ما خلق‌های چندی را در مرزهای خود جا داده و ملت ما به زبان‌های مختلف گفتگو می‌کند. برخورد شجاعانه با این مساله و حل قطعی آن تنها راهی است که وحدت ملی را استحکام بخشیده و مشکلات را برای همیشه حل می‌کند. اکنون کشورهای متعددی هستند که از حداکثر وحدت ملی برخوردارند در حالی که از خلق‌های گوناگون و ایالات و جمهوری‌های خودمختار یا فدراتیو تشکیل شده‌اند. هراس از طرح صریح این مسائل ناشی از طرز تفکر بورژوازی است که همواره کوشیده است بحث آزاد در این زمینه را گناهی نابخشودنی جلوه‌گر سازد.

میلیون‌ها نفر در کشور ما زبان مادری‌شان ترکی است و زبان فارسی را در مدارس می‌آموزند. ترک‌زبانان به علت زندگی هزار ساله در کنار فارس‌زبانان چندان ستم ملی را حس نمی‌کنند. ترک‌زبانان نزدیک به ده قرن حکومت همه سرزمین‌های ایران را در دست داشته و در عهد حاکمیت خود نیز به دلایل تاریخی و فرهنگی زبان ترکی را رسمیت نداده‌اند. موقعیت ترک‌زبانان ایران به هیچ‌وجه با موقعیت ترک‌زبانان در امپراطوری تزاری قابل مقایسه نیست. دلایل تاریخی باعث شده که ترک‌زبانان علاوه بر آذربایجان در همه صفحات کشور پراکنده شده و عشایر ترک‌زبان تا جنوبی‌ترین کوهستان‌های مملکت در فعالیتند.

در ارتش و سازمان‌های دولتی در پست‌های مهم سیاسی، در تقسیم کرسی‌های علمی و در امور اقتصادی و مالی و صنعتی ترک‌زبانان امتیازی بر دیگران کمتر ندارند. تنها تبعیضی که وجود دارد در رسمیت زبان خارجی است و رنجی که ترک‌زبانان از محکومیت زبان مادری خود می‌برند. معذالک همان‌طور که اشاره شد رسمیت زبان فارسی دارای سنت طولانی است و در دوره تسلط سیاسی ترک‌ها، زبان فارسی زبان درباری و علمی و ادبی بوده است. با همه این‌ها در ایران دمکراتیک ترک‌ها می‌تواند بدون دغدغه خاطر در مدارس زبان مادری را تدریس کنند و زبان فارسی نقش زبان علمی و ادبی را داشته باشد. ترک‌ها می‌توانند ادبیات خود را تا دوره عالی گسترش داده کتاب‌ها و روزنامه‌ها و

سازمان‌های دمکراتیک جامعه ریخته می‌شود و به مردم امکان داده می‌شود که با روش دمکراتیک مقدرات خود را به دست خود بگیرند. انقلاب باعث جهش سیاسی و تصاعد خارق‌العاده آگاهی سیاسی توده‌ها می‌شود در زمینه چنین آگاهی سیاسی و طبقاتی حتی لازم نیست که اقلیت مرفه سابق و صاحبان طرز تفکر بورژوازی حقوق اجتماعی و سیاسی خود را از دست بدهند. هراسی نیست که احزاب مختلف از میدان باز برای رقابت سیاسی استفاده کنند. آن نیروئی که توانسته انقلاب را بر آریکه قدرت بنشانند دارای آن چنان زمینه اجتماعی و تجارب سیاسی خواهد بود که از هیچ رقابت آزاد سرشکسته بیرون نخواهد آمد.

#### ۴- در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل

ایران مترقی و دمکراتیک محتاج وابستگی‌ها نظامی نیست و تعهدات نظامی به گردن نخواهد گرفت. روابط ایران با کشورهای سوسیالیست و کشورهای آزاد از قید و بند امپریالیسم بر اساس برابری و همکاری متقابل خواهد بود. رابطه ایران با جنبش‌های آزادی‌بخش جهان همان رابطه‌ای خواهد بود که امروز ما خود بدان نیازمندیم. یک ایران آزاد و پیشرو تکیه‌گاه مطمئن برای جنبش ضد امپریالیستی منطقه محسوب می‌شود. هم چنان که هر یک از کشورهای منطقه عیناً چنین ارزش و اهمیتی را برای ما دارند.

رابطه ایران با دیگر ملل جهان روابطی دوستانه و توأم با همکاری و حسن تفاهم خواهد بود مگر با دولت‌هایی که نقش ژندارم بین‌المللی را در سرکوبی ملت‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش ایفا می‌کنند.

جوامع سرمایه‌داری اروپا که در پی سود خود هستند به شرط این که در معاملات خود از حدود انصاف خارج نشوند و خیال خام جانشینی امپریالیست‌های رانده را در سر نپرورانند می‌توانند با ایران دمکراتیک روابط اقتصادی و فرهنگی سودمندی داشته باشند.

ایران دمکراتیک در هر حال استقلال کامل خود را در اداره سیاسی خود و در کلیه قلمروهای داخلی از دست نخواهد داد و تابع هیچ قدرت خارجی نخواهد شد. محیط بین‌المللی و تحولات اردوگاه سوسیالیسم و موقعیت کشورهای آزاد از بند رسته این امکان را فراهم کرده و ایران دمکراتیک برای حفظ استقلال

پیروانیم و برای يك بار و همیشه پیروز شویم و پیروز بمانیم.

## بخش دوم

### در مبارزه و تدارك انقلاب

#### الف- در ضرورت مبارزه و انقلاب

محرومیت‌های اجتماعی و مصائب زندگی رنج‌آور است اما خود به خود منجر به مبارزه نمی‌شود. فرد ناآگاه هر قدر درمانده باشد برای مقابله با سختی‌ها راه حل‌های انفرادی پیش می‌گیرد. ضرورت‌های اجتماعی می‌باید از مجرای آگاهی انسان و مبارزه آگاهانه و سازمان یافته او تحقق یابد. آگاهی سیاسی و ادراك طبقاتی باعث مبارزه پی‌گیر زحمتکشان می‌شود. شناخت بی عدالتی و آگاهی از تحولات اجتماعی و عدالت‌خواهی موجب مبارزه روشنفکران می‌شود.

در جهان هیچ رژیم‌ی یافت نمی‌شود که نیازمند اصلاح و ترقی نباشد. مبارزه در راه امحای بی‌عدالتی و رسیدن به جامعه‌ای بهتر و مترقی‌تر در پیشرفته‌ترین جوامع سوسیالیستی نیز آنی متوقف نمی‌شود. اما در جامعه ما مطلب بر سر بی عدالتی و اصلاح نیست.

کیفیت جامعه و دستگاه حاکمه موجود ما را به یک مبارزه حاد و انقلابی می‌خواند. در گفتارهای پیش با فاجعه‌ای که در جامعه ما می‌گذرد کم و بیش آشنا شدیم و مسیر حرکت جامعه فعلی را شناختیم. برای پایان دادن به این فاجعه و رسیدن به جامعه مترقی و آزاد، برای پایان دادن به خودکامگی و غارتگری دستگاه حاکمه و شرکای آن باید بار مبارزه سنگین و پی‌گیر را به دوش کشید.

طبقه محروم ستمکش یعنی اکثریت ملت ایران برای وصول به زندگی مرفه و آزاد از ستم طبقاتی باید دست به مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر بزنند. روشنفکران آگاه باید رسالت تاریخی خود را در این روزگار به انجام برسانند. و در راه حاکمیت ملت و پایان دادن به عقب‌ماندگی و استبداد، مسئولیت خطیر خود را آنی فراموش نکنند. دستگاه حاکمه ایران آن قدر خودکامه و خون‌آشام است که صرف‌نظر از انگیزه عدالت اجتماعی، هیچ روشنفکر با شخصیتی نمی‌تواند آن را تحمل کند. جامعه ما آن چنان از قافله رشد و تکامل جهانی عقب‌مانده که هر وجدان آگاهی را به کوشش

رادیوهای محلی ترك زبان ترکی داشته باشند. بنا به تمایل مردم آذربایجان می‌توان در آن جا حکومتی خودمختار تشکیل داد و با انتخاب آن‌ها مانند سایر ایالات کشور از مجالس ایالتی و اختیارات مالی و اداری بهره‌مند گردند.

کردستان از ویژگی مخصوص به خود برخوردار است. کردها می‌توانند در اولین فرصت در يك اظهار نظر عمومی در کردستان حق خودمختاری به دست آورند. اگر پیوندهای نژادی و زبانی باعث شود که تشکیل يك حکومت خودمختار ضرورت نداشته باشد این خود کردها هستند که این ضرورت را نفی یا اثبات خواهند کرد. هم چنان که بلوچ‌ها نیز چنین حقی را خواهند داشت. پس از نابودی هر گونه ستم ملی و مذهبی است که ملت ایران به یکپارچگی بی سابقه‌ای دست خواهند یافت. یکپارچگی و وحدتی که در کلیه اعصار از آن محروم بوده و اکنون نیز از آن محروم است. به این ترتیب خلق‌های ایران که دارای تاریخ مشترک و فرهنگ واحد و سرنوشت واحد هستند در آینده عوامل لازم برای حفظ وحدت ملت ایران را خواهند داشت.

وحدتی که همه از آن سود خواهند برد. ما سوءظن تاریخی رژیم‌های ایران و روسیه را بر سر قفقاز و آسیای میانه نادیده نمی‌گیریم. ما با تاسف خاطره سوءنظرهای انحرافی میرجعفر باقراف را نیز به یاد داریم. ما خصوصاً در این جا این مساله را نیز در میان می‌گذاریم تا هیچ چیز را در پرده ابهام نگذاشته باشیم. ما علیرغم همه این سوابق اطمینان داریم که ایران دمکراتیک دارای آن چنان جاذبه‌ای است که نه فقط هموطنان آذربایجانی ما که از ستم ملی آسوده شده‌اند و وحدت خود را با بقیه خلق‌های ایران حفظ خواهند کرد بلکه فرهنگ هزار ساله‌ای که در يك قرن اخیر و به خصوص در پنجاه ساله آخر آن نیز در قفقاز و آسیای میانه خود را حفظ کرده است زمینه مساعدی برای گسترش رابطه با ملت‌های همجوار اتحاد شوروی خواهد بود.

چنین است طرح مختصری که از ایران دمکراتیک در پیش چشم داریم. طرحی که می‌تواند دقیق‌تر و کامل‌تر و خالی از لعزش و اشتباه باشد. ما به خاطر وصول به چنین جامعه‌ای مبارزه می‌کنیم. ما از طولانی شدن مبارزه باکی نداریم. دست یافتن به يك جامعه مترقی از طریق انقلاب به ما فرصت می‌دهد که نیروها و کادرهای جامعه آینده را در انقلاب



ممکن است ما را به مخالفت با دستگاه حاکمه بکشاند اما این فقط ایمان به عدالت اجتماعی و نجات ملت از فقر و ستم است که ما را به انقلاب بر ضد دستگاه حاکمه می‌کشاند. بدون پیوند با زحمتکشان کوشش‌ها و مبارزات روشنفکر در معرض کاستی و تردید و مماشات است.

می‌توان مجالس دموکراتیک نداشت و در عوض زندگی مرفه داشت. می‌توان مجالس دموکراتیک نداشت اما در عوض میزی با درآمدی چند هزار تومانی داشت. می‌توان ناگزیر خرف ارتجاع را صدف ترقی‌خواهی جا زد ولی نمی‌توان واقعیت‌های دردناک جامعه یعنی زندگی مشقت‌بار و پرمحرومیت میلیون‌ها هموطن را نادیده گرفت. برای این که روشنفکر چنین واقعیت ملموسی را به دست فراموشی و اغماض سپارد سفسطه و مغلطه کافی نیست. باید آشکارا وجدان و آگاهی را زیر پا گذاشت و رسماً و با وقاحت کامل تسلیم شد و مصالح و منافع ملت ایران را به زمام‌داران مستبد فروخت.

اگر می‌بینیم زبده‌ترین روشنفکران اروپا آنی از پا نمی‌نشینند به خاطر آن است که نه فقط به زندگی ملت خود بلکه به زندگی بشریت روزگار خود چشم دوخته‌اند. به خاطر آن است که محرومیت و فقر اکثریت بزرگ بشریت را درک می‌کنند. روشنفکران ما نیازی ندارند در اعماق آفریقا و آمریکای لاتین برای درک چنان محرومیت و عقب‌ماندگی فاجعه‌آمیزی چشمان خود را خسته کنند. کافی است آن‌ها اندکی از نوك بینی خود فراتر نگرند تا بی‌عدالتی و محرومیت را در چهره ملت خود دریابند. ملتی که رفاه آن‌ها حاصل رنج و ستم اوست. بی‌عدالتی و حشتناکی که دیر یا زود رفاه يك جانبه جامعه مصرف‌کننده را خواهی نخواهی برهم خواهد زد. در چنین جامعه‌ای کی می‌توان با دشمنان ملت و غارت‌گر هم سفره شد؟

#### ب - در نیروهای انقلاب و طرز تفکر انقلابی

انقلاب جنبشی است که جامعه را از بنیاد دگرگون می‌کند و حاکمیت طبقات حاکم را برمی‌اندازد. انقلاب نیرویی منهدم‌کننده و در عین حال سازنده دارد.

انقلاب همه بنیادهای جامعه را از زیر تاز و تحت تأثیر قرار می‌دهد و ارزش‌های تازه به جای می‌گذارد. چنین جنبش پر قدرتی نیاز به نیرویی

و مبارزه می‌خواند. آن روشنفکران سازشکار و کوتاه‌نظری که جز دور و بر خود را نمی‌بینند و در مبل‌ها راحت به حال خلسه همه جا را در امن و امان و آینده را امیدبخش می‌بینند پیوند خود را با ملت ایران بریده‌اند. آن جماعتی که ایران امروز را از نظر صنایع با دوره شاه شهید مقایسه می‌کنند و دهانشان به دیدن مظاهر عاریتی غرب استعماری از حیرت باز می‌ماند، فسیل‌هایی هستند که جهل خود را در پس پرده‌ای از چاپلوسی و پشت هم اندازی پنهان می‌کنند.

آن جوجه روشنفکران نادم که پا در جای اسلاف خودفروش خود گذارده و موج سپاس و تهنیت را نثار قدوم کثیف‌ترین مستبدان جهان می‌کنند حتی در زباله‌دانی تاریخ مبارزات ملت ایران جایی نخواهند یافت. روشنفکر آگاه نه فقط رکاب غرقه به خون محمدرضا شاه را نمی‌بوسد بلکه در پیشگاه مترقی‌ترین رژیم‌های جهان رسالت اصلاح‌طلبانه خود را آنی فراموش نمی‌کند.

روشنفکر آگاه در هیچ شرایطی مبلغ و مروج هدف‌های ارتجاعی دستگاه حاکمه مستبد نمی‌شود. روشنفکر آگاه در راه اعتلای شخصیت انسان و تامین آزادی‌های اجتماعی و سیاسی آنی از پا نمی‌نشیند. روشنفکر آگاه وطن ما باید دست در دست محروم‌ترین قشرهای جامعه خود داشته و در راه سعادت و نیکبختی آن‌ها بار مصایب را به دوش بکشد.

آنان که در ضرورت مبارزه قاطع با رژیم فعلی تردید می‌کنند خود را فریب می‌دهند تا بار چنان مصایبی را به دوش نگیرند. آنان که از ضرورت تاریخی تعبیری مکانیکی و فیزیوکراتیکی دارند و منتظرند در حینی که آنان چرت می‌زنند جبر زمان کار خود را بکند نه روشنفکر بلکه کودکان‌های فریبکار هستند.

آنان که اصلاحات دستگاه حاکمه را نشانه‌های امید بخشی برای وصول به جامعه‌ای مترقی تلقی کرده خود را از دردسر می‌رهانند آنان در آینده پشت دست خود را خواهند گزید و ساده لوحانه خواهند گفت که فریب خورده‌اند حال آن که این دستگاه حاکمه نیست که آن‌ها را می‌فریبد بلکه خودشان هستند که بی‌همتی و بی‌جراتی فریبشان می‌دهد.

ما در راه رسیدن به جامعه‌ای که طرح آن را ارایه کردیم مبارزه می‌کنیم. ایده‌آل‌های روشنفکرانه صرف

عظیم و شگرف دارد. این نیرو نمی‌تواند جز از ملت و آن هم وسیع‌ترین قشرهای ملت ناشی شود. دستگاه حاکمه برای اجرای اصلاحات سطحی از گروهی بوروکرات و تکنوکرات کمک گرفت. جنبش قشرهای خرده‌بورژوازی نیز در حد نهایی رژیم‌های ضد امپریالیستی بورژوازی را به مسند حکومت می‌نشانند و توده‌های زحمتکش را هم چنان در اسارت نگه می‌دارند. اما جنبش انقلابی توده‌ای فقط می‌تواند در دامن اکثریت ملت یعنی زحمتکشان شهر و ده پرورش یافته با سازمان دادن این نیروها قدرت منهدم‌کننده و سازنده خود را تامین نماید. بنابراین تردیدی نیست که نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک ایران زحمتکشان شهر و ده‌اند. در جامعه ما بر اثر سال‌ها دیکتاتوری جنبش زحمتکشان سرکوب شده و سازمان‌های سیاسی قدیمی نیز در حال حاضر قادر به ایجاد رهبری جنبش وسیع در بین زحمتکشان نیستند. مبارزات خرده‌بورژوازی شهر در زیر فشار دیکتاتوری دامنه خود را از دست داده و روشنفکران به مبارزه پراکنده ادامه می‌دهند. با همه این‌ها باید توجه داشت که بدون ایجاد جنبش عمومی در طبقات زحمتکش شهر یعنی کارگران و قشر پایین خرده‌بورژوازی مبارزه هم چنان کم‌دامنه و بی‌مایه خواهد ماند.

دهقانان در سی ساله اخیر که فنودالیت‌ها روزهای آخر حیات خود را می‌گذرانند به جنبش توده‌ای کشانده نشدند و به مثابه نیروی ارزنده با نقش تعیین‌کننده در مبارزات ملی شرکت نکردند. اکنون پس از اصلاحات ارضی ضربه‌ای هوشیارکننده لازم است تا آن‌ها را به مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه بکشد. ایجاد زمینه انقلابی در بین دهقانان بر ضد مالکین بزرگ سهولت بیشتری دارد تا ایجاد آگاهی سیاسی در آن‌ها به منظور تدارک مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه حاضر. هرگونه خیال‌بافی در اوضاع فعلی پیرامون زمینه‌های بالفعل انقلاب دهقانی و جنگ‌های چریکی دهقانی با ناکامی روبرو خواهد شد. شناخت واقعی جامعه به ما می‌آموزد که روی واقعیت‌ها حساب باز کنیم نه روی آموخته‌های نظری. معذالک عدم آمادگی انقلابی در دهقانان موجب نمی‌شود که انقلاب از هسته‌های مسلح خارج شهر محروم باشد. پس گرچه دهقانان نیروی انقلاب محسوب می‌شوند اما در آغاز جنبش انقلابی تماشاجی خواهند بود و

سیر جریان انقلاب در گرایش آن‌ها به انقلاب و نیرو بخشیدن به آن نقش تعیین‌کننده دارد.

کارگران و قشر زحمتکش و محروم شهرها نیروی چند میلیونی را به وجود آورده‌اند که نه تنها تجارب سیاسی سی ساله اخیر را از یاد نبرده‌اند بلکه به علت نزدیکی و تماس محسوس با قدرت دستگاه حاکمه و داشتن امکان کسب آگاهی‌های سیاسی تازه و تاثیر از رویدادهای انقلابی جهان، مساعدترین نیرو در آغاز انقلاب به شمار می‌آیند. با همه این‌ها نباید فراموش کرد که در حال حاضر این نیرو دارای سازمان‌های سیاسی با ارزش نیست و اولین گام تدارک انقلاب، گسترش مبارزه در میان نیروهاست.

روشنفکران جوان بالفعل‌ترین نیروی جنبش‌اند. آگاهی‌های سیاسی و تاثیرپذیری جهانی به روشنفکران جوان که قشر متحرکی از خرده بورژوازی شهر به شمار می‌روند امکان می‌دهد که در کوتاه مدت‌ترین مدت به جنبش روی آورند. این نیروی جوان تمام صفات و خصوصیات لازم را برای شروع حرکت دارد. این نیرو بار تربیت غلط سیاسی گذشته و اشتباهات را به دوش ندارد.

تجارب انقلابی جهان برایش درسی آموزنده و تکان‌دهنده است و از فداکاری و قهرمانی نیز دریغی ندارد. مهم‌ترین نقص سیاسی این نیرو نداشتن سازمان‌های رهبری و طرز تفکر روش انقلابی است. روشنفکران جوان از نقش مهم نیروهای زحمتکش در تحقق انقلاب بی‌خبرند و فراموش می‌کنند که آن‌ها فقط می‌توانند چاشنی دینامیت انقلاب باشند نه همه قدرت انفجار.

مهم‌ترین مساله در آغاز جنبش انقلابی، تاکتیک‌هایی است که باعث گسترش جنبش و ایجاد مبارزه انقلابی در صفوف زحمتکشان شهری شده و در مراحل بعد با قدرت گرفتن جنبش، نیروی دهقانان را نیز دربر بگیرد. در حال حاضر کارگران یعنی مستعدترین نیروی انقلاب توده‌ای در ناامیدی و بی‌سازمانی به سر می‌برند. کارگران و دیگر زحمتکشان شهر باید مطمئن شوند که جنبش روشنفکران هدفی جز رهایی آن‌ها و حاکمیت زحمتکشان ندارد. آن‌ها باید توانائی خاتمه دادن به تسلط پلیس را پیدا کرده و سازمان‌های انقلابی خود را تشکیل دهند. نسل جوان کارگر و زحمتکش بی‌تردید اولین صف زحمتکشان است که به انقلاب می‌پیوندند. جنبش باید در برنامه‌های خود صریحا جامعه دموکراتیک و حاکمیت توده‌ها را نوید

دهد و به زندگی زحمتکشان توجه مخصوص مبذول دارد. لکن فراموش نکنیم که طرح برنامه‌ها و شعارها نمی‌تواند موجب برانگیختن جنبش زحمتکشان شود.

باید با درگیری مؤثر با دستگاه حاکمه امکان احیای جنبش‌های سیاسی و صنفی کارگران و دیگر زحمتکشان را فراهم نمود.

در ارزیابی نیروهای انقلاب نباید از عشایر غافل ماند. عشایر ایران به خصوص در کردستان و فارس، زمینه‌های مساعدی برای جنبش مسلحانه‌اند. جنبش مسلحانه در کردستان در گرو مسائل ملی و قومی کردهاست و با جنبش عمومی کردها رابطه دارد. درگیری مسلحانه طولانی مدت کردها در عراق زمینه‌های مساعدی را در این ناحیه فراهم آورده که روشنفکران جوان می‌توانند از آن برای دامن زدن به جنبش مسلحانه بهره برداری کنند. اما در فارس جنبش مسلحانه عشایری دچار نارسائی‌های سیاسی است و برای دامن زدن به شورش مسلحانه موقعیت عشایری و همبستگی‌های قومی و خونی مطرح است. معذالک می‌توان امیدوار بود که با درگیری دستگاه حاکمه گرفتاری بزرگی ایجاد کرده و خود به خود موجب کمک به جنبش انقلابی می‌گردد.

انقلاب بدون طرز تفکر انقلابی ممکن نیست. انتقاد کردن، مخالفت ورزیدن و اعتراض با جنبش انقلابی تفاوت دارد. گرچه دستگاه حاکمه برای کوچک‌ترین انتقاد سیاسی از خود شکیبایی نشان نمی‌دهد. فرد انقلابی باید هدف‌های روشن و معین را مقابل خود ببیند. باید خطوط مبارزه را به روشنی ترسیم کند و با آگاهی از همه امکانات برای آغاز و ادامه راه خود بهره‌برداری کند. فرد انقلابی باید نسبت به مسائل طبقاتی عقیده صریح داشته باشد. باید بین مصالح صاحبان سرمایه و استثمارگران و زحمتکشان حد و مرز قطعی قائل باشد و ایده‌آل‌های آزادی‌خواهانه خود را کاملاً منطبق بر عقاید عدالت‌خواهانه سازد. امروز در جامعه ما هیچ مبارزی نمی‌تواند از آزادی و دموکراسی دفاع کند مگر آن که دیدگاه‌اش دارای هسته‌ای از سوسیالیسم باشد.

در جامعه ما آزادی و حقوق سیاسی و اجتماعی نمی‌تواند از کوشش برای خاتمه دادن به غارت و بهره‌کشی طبقات حاکمه از ملت جدا باشد. در شرایط

کشور ما مبارزه ضدامپریالیستی نیز نمی‌تواند بی‌توجه به زندگی اکثریت محروم ملت میسر گردد. نظر به این که تنها راه پایان دادن به مصائب جامعه ما روی آوردن به راه‌حلهایی است که به سوسیالیسم منجر می‌گردد، مبارزان راستین نمی‌توانند بیش از این از پذیرش اساس سوسیالیستی برای راه حل‌های خود شانه خالی کنند.

بديهی است که آن سوسیالیسمی می‌تواند به مصائب سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ما خاتمه دهد که از نوع سوسیالیسم مسخ شده آقایان ویلسون و نی و براندت و دوست‌داران ایرانی آن‌ها نیست. و سوسیالیسمی است قاطع و انقلابی که تحت تاثیر تعلیمات محافل امپریالیستی برندگی و قدرت خود را از دست نداده است. سوسیالیسم مسخ شده بورژوازی نه به کار ساختمان نوین جامعه ما می‌خورد بلکه برانزده ویتترین دانشگاه‌ها و موضوع قلم‌فرسائی روشنفکرما بان است. این طرز تفکر که باید در نزاع گرگ و بره دست نوازشی هم بر سر گرگ کشید، این عقیده که در هر نزاع و درگیری باید راه میانه را برگزید و اردوگاه سوسیالیسم را با همه کاستی‌ها و کمبودهایش چیزی در حد اردوگاه امپریالیستی شناخت، نه خردمندی و عدالت، بلکه تخطئه مبارزات ترقی‌خواهانه جهان و جنبش آزادی‌بخش ملی روزگار ماست.

مقابله با اردوگاه امپریالیستی مقابله‌ای است که هدف آن نابودی امپریالیسم در جهان است. حال آن که در قبال کج‌روی‌ها و انحرافات اردوگاه سوسیالیسم خواه در اتحاد شوروی باشد یا در چین و دیگر کشورهای این اردوگاه مبارزه‌ای اصلاح‌طلبانه در پیش داریم، گر چه این مبارزه ضرورتاً به خشونت و شدت گراید. آن‌ها که در زمینه مسائل جهانی از تز بی‌طرفی سیاسی بین اردوگاه‌ها پیروی می‌کنند همان کسانی هستند که در مبارزه ملل استعمارزده از راه حل‌های میانی و در جنبش ملی علیرغم ادعایشان از مدارا و اصلاح‌طلبی جانبداری می‌کنند.

نسل مبارز و انقلابی باید يك باره تکلیف خود را با چنین عقاید ترمزکننده‌ای روشن کند و این جاست که يك انقلابی باید سوسیالیسم حقیقی را بشناسد و طرز تفکر خود را بر پایه آن استوار گرداند.

ممکن است کسانی پوزخند بزنند که عجباً ما خواستار دموکراسی و آزادی و عدالت هستیم ولی تمایلی به سوسیالیسم نداریم. به این عده بدون تعارف

باید گفت: شما می‌توانید عقاید شسته و رفته خود را برای خودتان و دوستان هم محفل‌تان همیشه نگهدارید ولی این تمایلات هرگز قدمی جدی در راه تحقق آرمان‌هایتان بر نخواهد داشت و از چانه زدن با دستگاه حاکمه نیز طرفی نخواهید بست.

با این همه می‌دانیم که مبارزه و تمایل انقلابی اموری نیست که بتوان آن را به انحصار طرز تفکر خاصی در آورد. هر کس در خود آن ایمان نیروبخش را می‌بیند که مردانه پای در میدان نبرد بگذارد، قطعاً بدون کسب اجازه از صاحبان طرز تفکر دیگر، به نبرد خواهد پرداخت. عقاید همه مبارزان واقعی یعنی آن‌ها که کمر همت به نابودی دستگاه حاکمه فعلی بسته‌اند برای ما محترم است و از مبارزات و کوشش‌های آن‌ها سپاسگزاریم. تاکید ما در مسلح شدن به طرز تفکر انقلابی، این گونه که ما از آن برداشت داریم، مبتنی بر تجاربی است که از جامعه خود و از جنبش‌های جهانی کسب کرده‌ایم.

ما صریحاً یادآور می‌شویم که یک مبارز واقعی یعنی کسی که کمر همت به بر انداختن دستگاه حاکمه مستبد و پایان دادن به نفوذ استعمار بسته است نمی‌تواند بدون توجه به زندگی اکثریت ملت در کوشش خود موفق گردد. طرز تفکر انقلابی یعنی اعتقاد به حاکمیت توده‌ها و قلع و قمع قطعی نیروهای مرتجع جامعه. اگر مساله انهدام نظام فعلی در بین نباشد می‌توان هر طرز تفکری را برگزید. برای گذران وقت و ادامه زندگی یکنواخت بیهوده در پشت میز با چرتکه، می‌توان هر عقیده مبتدلی را نشخوار کرد. مساله این است که نسل انقلابی نه به خاطر تحقق دمکراسی صوری بلکه به خاطر دمکراسی واقعی یعنی حکومت مردم برای مردم احساس مسئولیت می‌کند و در این راه است که از رفاه و آسایش خود می‌گذرد.

رسالت تاریخی نسل جوان اینست که برای پایان دادن به بیدادگری قرون به پا خیزد و جامعه‌ای مترقی و پیشرو به وجود آورد.

به جز چنین هدف والایی هیچ چیز دیگر ارزش این همه فداکاری و قهرمانی را ندارد. اگر جنبش به طرز تفکر انقلابی مسلح باشد می‌تواند نیروی عظیم خردکننده خود را به دست آورد و مسیر جامعه را تغییر دهد. اگر نیروی زحمتکشان از بند آزاد شود همان غولی است که ارتجاع و بیدادگری را در هم می‌کوبد و جامعه‌ای سالم با ارزش‌های تازه

می‌آفریند. وگرنه به فرض موفقیت کوشش‌های ناقص و بر اثر حوادث، رژیم بی هدف، محافظکار و ضعیف حاکم می‌شود که توانائی پایان دادن به عقب‌ماندگی، محرومیت توده‌ها و قطع نفوذ استعمار را نخواهد داشت.

اگر امروز در همین شرایط، يك دسته سیاسی بر اثر حوادثی زمام امور کشور را به دست بگیرند به زودی در میان مشکلات غرق خواهند شد.

البته هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند و نباید بر سر حاکمیت تعارف کند ولی مساله این است که برای به دست آوردن حاکمیت ملی باید نیروهای سازنده تاریخ را بیدار کرد و آن‌ها را در مسیر تکامل جامعه به کار گرفت. در این صورت به دست آوردن حاکمیت سیاسی حفظ يك مرحله میانی انقلاب خواهد بود.

آیا تجارب اخیر جنبش آزادی‌بخش جهانی کافی نیست تا جنبش ملی ما طرز تفکر انقلابی را برگزیند و بدون هیچ تردید و تأملی به راه تدارک انقلاب توده‌ای گام بگذارد؟ آیا هند و اندونزی، عراق، سوریه، مصر و الجزایر را نمی‌بینیم که با چه مشکلاتی دست به گریبانند؟ مشکلاتی که در کوبا زیر پنجه امپریالیسم مقتدر آمریکا و در چین با آن مشکلات عظیم پیش از انقلابش و در کره شمالی و ویتنام شمالی از آن اثری نیست. آیا فکر می‌کنید که اگر زحمتکشان مصر سال‌های پیش حاکمیت سیاسی یافته بودند در مقابل ارتش مهاجم اسرائیل، مصر به چنین سرنوشتی گرفتار می‌آمد؟ و یا در عراق و سوریه هر روز دسته‌هایی خواه انقلابی، نیمه انقلابی و مرتجع حکومت می‌کردند؟ آیا کوبا و ویتنام شمالی بیش از مصر از کمک‌های فنی و نظامی اتحاد شوروی بهره برده‌اند؟ یا اعتقاد دارید که واقعاً مردم هند و اندونزی، مصر و عراق ذاتاً با کوبائی‌ها و چینی‌ها اختلاف دارند و به جای خون آب در رگ‌هایشان جریان دارد؟

هر نوع افسانه‌سرایی در باره نژاد زرد و قدرت خلاقه موروثی این نژاد توطئه‌های امپریالیستی است تا ملت‌های دیگر را از غلبه بر مشکلات اجتماعی خود و نبرد با امپریالیسم روی‌گردان و نومید سازد. کوبائی‌ها یا گواتمالائی‌ها و برزیلی‌ها اختلاف نژادی و انسان‌شناسی ندارند. ویتنامی‌ها با مردم اندونزی اختلاف طبیعی نداشته‌اند که یکی هوشی‌مین را می‌آفریند و دیگری سوکارنو را. یکی به حکومت

سوهارتو خاتمه پذیرد و دیگری در مقابل بزرگترین نیروی نظامی جهان قدرت غیر قابل توصیف از خود نشان دهد.

تفاوت در راهی است که این ملت‌ها برگزیدند. تفاوت در نیروی خردکننده و سازنده‌ای است که رهائی زحمتکشان از بند ستم طبقاتی و استعماری ناشی می‌گردد. رژیم‌های نیم بند که محصول دوره خاصی از جنبش ضد استعماری جهان‌اند. فقط يك راه در پیش دارند و آن توسل به انقلاب ثانوی است. انقلابی که به سوسیالیسم بی غل و غش و بی چون و چرا نائل آید.

و ما چرا راه را دور بزنیم؟ چرا پس از يك دوره گمراهی با گام‌های سست و مردد به راه باز گردیم؟ اینک در مقابل ما جنبش انقلابی توده‌ای که منجر به حکومت توده‌ها می‌شود قرار دارد. ما باید راه خود را خوب بشناسیم و به آن ایمان آوریم. این است وظیفه ایدئولوژیک هر فرد مبارز.

امروز در مقابل ما نه خطر کشانده شدن به پشت پرده آهین قرار دارد و نه ترس از بلعیده شدن. این اعقاد صرفاً به حسن نیت و ماهیت اتحاد شوروی بستگی ندارد بلکه اساساً متکی به درك انقلابی مصالح زحمتکشان ایران و درك عمیق ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم یعنی ایدئولوژی انقلابی عصر معاصر می‌باشد.

امروز ما با تاخیری نسبتاً طولانی می‌توانیم به راه دمکراسی توده‌ای و سپس به راه سوسیالیسم گام بگذاریم بی آن که ایدئولوژی انقلابی را با تمایلات روسوفیل که بازمانده دوران خاصی است اشتباه کنیم. می‌توانیم سوسیالیسم را در کشور خود بنا کنیم بی آن که مجبور باشیم با مقتدرترین کشور سوسیالیستی جهان حتی رابطه‌ای بیش از رابطه فعلی دستگاه حاکمه با آن داشته باشیم. اشتباه نشود ما به خاطر پرداخت کفاره انحرافات و اشتباهات دیگران مصالح ملت ایران را در توسعه رابطه با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست زیر پا نخواهیم گذاشت بلکه با هوشیاری نظر خود را نسبت به کلیه مسائل و امکانات و واقعیت‌های ثلث آخر قرن حاضر اعلام می‌داریم.

**ج- در بررسی سازمان‌های سیاسی حاضر و مبارزات گذشته آن‌ها**

در سی سال اخیر دو جریان مشخص مبارزات مردم ایران را رهبری کرده است. یکی حزب توده است که رسماً ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم را برگزیده و جنبش کارگری را زمینه رسمی فعالیت‌های خود قرار داده و دیگری جبهه ملی که به طور کلی گرایش ناسیونالیستی داشته و اساساً قشرهای خرده‌بورژوازی را تحت تاثیر قرار داده است. ما ناگزیریم این دو جریان را بشناسیم و موجودیت آن‌ها را ارزیابی کنیم.

حزب توده در زندگی سی ساله خود دچار کمبودها و انحرافات نهادی شد، که به اختصار مهم‌ترین آن‌ها را یاد آوری می‌کنیم: در بدو تشکیل، حزب توده از يك رهبری با تجربه و کادرهای ورزیده محروم بود و علیرغم این ضعف اساسی بر اثر اشغال ایران بار سنگین رهبری سیاسی را به دوش گرفت و در نتیجه همین ضعف رهبری و عدم درك مسائل اجتماعی کشور ما دچار انحراف اساسی شده و نتوانست رسالت تاریخی مبارزه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را به دوش بگیرد. همین ضعف رهبری به نوبه خود باعث شد که در مقابل سیاست غلط دولت شوروی و انحرافات استالینیستی حزب کمونیست شوروی از مارکسیسم-لنینیسم خلاق به دنباله‌روی بی چون چرای سیاست شوروی در جامعه ما تبدیل شده حیثیت خود را در بین توده‌ها به خصوص در قشر خرده بورژوازی از دست بدهد. از سوی دیگر بی تجربگی طبقه کارگر ایران و وسعت قشرهای خرده بورژوازی باعث شد که حزب توده علیرغم ایدئولوژی خود به جولانگاه تمایلات خرده بورژوازی یعنی فرصت‌طلبی چپ و راست دچار شود.

در زندگی سی ساله این حزب دو دوره نضج وجود دارد که آخرین آن هفده سال پیش پایان یافته و به عبارت دیگر سال‌های زیادی است که حزب توده از ایفای نقش مؤثر در زندگی ملت ایران بازمانده و به سازمان دادن بی نتیجه یا حداقل کم نتیجه تعدادی از ایرانیان مقیم کشورهای خارج پرداخته است.

حزب توده اگر بخواهد در جنبش آزادی‌بخش امروز ایران سهم قابل توجهی داشته باشد باید اساساً تصفیه و اصلاح شود. باید ایدئولوژی انقلابی مستقل از سیاست خارجی شوروی را اساس فعالیت خود قرار داده و بر مبنای این ایدئولوژی تجدید سازمان یابد. نه فقط لازم است رهبری حزب جای خود را به

رهبری یا قدرت متحرک و انقلابی بدهد بلکه لازم است کادرهای فعال حزب تصفیه شده و با ایدئولوژی انقلابی تربیت شوند. باید کلیه سنت‌های انحرافی حزب به دور انداخته شده خط مشی سیاسی حزب صریحاً و با افشاگری مورد انتقاد قرار گیرد. در غیر این صورت حزب توده چنان نقش فرعی و دنباله‌رو در حوادث و تحولات جامعه ما را خواهد داشت. مادام که حزب توده خصایص يك سازمان انقلابی با همه مسئولیت‌های ناشی از ایدئولوژی طبقه کارگر را پیدا نکرده و آمادگی شرکت فعالانه در جنبش آزادی‌بخش را نیافته مبارزان انقلابی نمی‌باید نیروی فداکار خود را در این سازمان به هدر داده تابع رهبری منحرف و سیاست‌های نارسای آن شوند.

جبهه ملی هیچ‌گاه يك سازمان واحد و منظم نبوده است. جبهه ملی مجمعی از احزاب كوچك و شخصیت‌های منفرد بود که در جنبش ملی کردن نفت که بخشی از جنبش ضد امپریالیستی ایران است رهبری ملت ایران را به دست داشته و با کودتای بیست و هشت مرداد مانند حزب توده نقش رهبری خود را از دست داده است.

جنبش سال‌های سی و نه تا چهل و دو گرچه نام جبهه ملی را سر زبان انداخت لکن برای این جبهه نیروهای ثابت و پر قدرت و رهبری شایسته و سازمان مناسب ایجاد نکرد. به ناچار پس از سپری شدن این دوره اخیر جبهه ملی نیز مانند حزب توده اساساً به خارج از کشور رانده شد و با رقیب قدیمی خود در بین ایرانیان و بخصوص دانشجویان مقیم خارج به فعالیت پرداخت.

جبهه ملی همواره بر اثر نداشتن ایدئولوژی انقلابی، گرایش‌های محافظه‌کارانه و تشنیت و چند دستگی علیل و بیمار بوده است. جبهه ملی به نوبه خود در مقابل اصلاحات اخیر دستگاه حاکمه خلع سلاح شده و در شرایط حاضر احزاب و دستجات شناخته شده این جبهه بیش از هر وقت دیگر از داشتن طرز تفکری خلاق محروم مانده و عقاید آن‌ها بیش از پیش به ایده‌آل‌های بورژوا لیبرال شبیه شده است. آن دستجاتی که در جبهه ملی دارای گرایش‌های سوسیالیستی هستند همگی دچار نقطه نظرهای دست راستی بوده از انتخاب سوسیالیسمی انقلابی محروم مانده‌اند.

جای تعجب است اگر کسانی که قصد پیکار جدی با دستگاه حاکمه را دارند با عضویت و ادامه همکاری در احزاب موجود جبهه ملی امید پیروزی داشته باشند.

احزاب و دستجات جبهه ملی اگر بخواهند در جنبش آزادی‌بخش ملی نقش مهمی ایفا کنند، باید يك باره عقاید زنگزده و تمایلات بورژوازی را به دور انداخته به توده‌های زحمتکش نزدیک شده و آرمان‌های لیبرال ناسیونالیستی خود را به آرمان‌های دمکراتیک مبدل سازند.

در غیر این صورت ناچارند اکروباسی فعلی خود را با دستگاه حاکمه ادامه دهند تا روزی که انقلاب ایران آخرین بقایای آن‌ها را تجزیه کرده گروهی را به سوی انقلاب و گروهی را به سوی ضد انقلاب براند. بیهوده نیست که هنوز عده‌ای از شخصیت‌های این جبهه در ایران منتظر روزی هستند که بر اثر جنبش انقلابی که از آن با عبارت خطر کمونیزم یاد می‌کنند، محافل امپریالیستی جهان بار دیگر آنان را به کار گیرند. حال مساله این است که علیرغم این حقایق با این سازمان‌ها چه کنیم و یا به عبارت دیگر از آن‌ها چه می‌خواهیم؟ اگر حزب توده و احزاب جبهه ملی به راه و روش خود ادامه دهند نقش اساسی آن‌ها در مسائل خارج از مرزهای مملکت خواهد بود. در مبارزات داخلی به محض درخشیدن جرقه‌های جنبش انقلابی نیروهای فعال و به درد بخور این سازمان‌ها راه خود را خواهند شناخت.

ما از سازمان‌های خارج از کشور می‌خواهیم که آنقدر بر سر گوری که مرده‌ای در آن نیست زاری نکنند و از قدرت و امکانات خود ارزیابی واقعی کرده، دست از رقابت‌های بی اثری که نسل قبل آن را آغاز کرده بود کشیده و در مقابل فعالیت‌های تبلیغاتی دستگاه حاکمه وحدت عمل پیدا کنند. به طور کلی سازمان‌های سیاسی قدیمی خارج از ایران می‌توانند با همکاری یکدیگر دفاتر تبلیغاتی و مراکز سیاسی در کشورهای مختلف تاسیس کرده و از امکانات هر دو جریان در سازمان دادن مبارزه تبلیغاتی و افشاگری و حمایت از جنبش انقلابی استفاده کنند. برای کمک به سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی امکانات مالی فراهم کرده و در تهیه و تدارک پایگاه‌های سیاسی و نظامی برای این جنبش همکاری کنند. با نضج نسبی جنبش، برنامه‌های خود را به برنامه‌های جنبش‌های انقلابی نزدیک کرده

تریبون‌های خود را در اختیار جنبش انقلابی بگذارند. در غیر این صورت این سازمان‌ها نه فقط وظایف حداکثر خود را انجام نداده‌اند بلکه سنگ راه انقلاب شده‌اند.

به جز سازمان‌های قدیمی، گروه‌ها و محافل دیگری در خارج از ایران هستند، گذشته از این گروه‌ها وجود هزاران جوان ایرانی در خارج کشور ما را بر آن می‌دارد که به این نیروها توجه کرده امکانات بالقوه و بالفعل آنان را ارزیابی کنیم.

مهم‌ترین عارضه‌ای که روشنفکران خارج از کشور بدان دچارند بیگانگی از مسائل ملی و نداشتن ادراک واقعی از خصائص و موقعیت جامعه خودشان است. گرچه ترکیب طبقاتی این گروه روشنفکران با روشنفکران مشابه آن‌ها در داخل کشور تفاوت اندکی دارد معذالک در برداشته‌های سیاسی خود تفاوت قابل توجه دارند. روشنفکر داخلی فشار دستگاه حاکمه را دائم روی دوش خود حس می‌کند و از فساد و انحطاط جامعه و محرومیت اکثریت جامعه آگاه می‌شود. با این همه این‌ها خطری که روشنفکران داخل کشور را نیز تهدید می‌کند بریدن از توده‌ها و بیگانه شدن با جامعه اکثریت محروم است.

روشنفکران خارج از کشور معمولاً فرصت تجربه‌اندوژی کافی در مبارزات داخلی را نداشته و تحت تأثیر جریان‌های کشور محل سکونت خود و جریان‌های بین‌المللی قرار گرفته و در بررسی مسائل جامعه خود شدیداً تحت تأثیر ارزش‌ها و معیارهای جهانی قرار می‌گیرد.

مهاجرین سیاسی که دارای سوابق کافی سیاسی هستند معمولاً از نقائص و انحرافات سازمان‌های سیاسی قدیمی بی بهره نمانده‌اند.

برای روشنفکران خارج از کشور مسئله صلح و خلع سلاح و سایه ضربت هسته‌های مسائلی محسوس است، حال آن که برای روشنفکران داخلی این‌ها مسائلی کم اهمیت است و بیشتر روشنفکران را به خود مشغول می‌کند. همچنین روشنفکر جوان خارج از کشور مسائل ایدئولوژی را سخت با معیارهای جهانی سنجیده با اصرار به سوی یکی از دو قطب چین و یا شوروی جهت‌گیری می‌کند. ولی روشنفکر داخلی هیچ‌گاه به آن اندازه لزوم این جهت‌گیری را حس نکرده و به آن اهمیت نمی‌دهد. روشنفکر جوان خارج از کشور که داعیه مبارزه دارد یا طعمه راه و رسم حزب توده می‌شود یا به سازمان‌هایی که

وجودشان مبتنی بر دفاع از چین است می‌پیوندند. در صورت اول زندگی‌اش در بوروکراسی يك سازمان جامد می‌گذرد و در صورت دوم به موضع‌گیری در مقابل حزب توده و هیاهوی انقلابی‌نمائی وقت می‌گذارند.

وقتی چنین روشنفکری به مسائل داخلی می‌اندیشد در صدد است که از انقلاب چین نمونه‌ای در کشورش پیاده کند و وقتی جسارت به خرج داده و در صدد تحقق افکارش بر می‌آید با ناسازگاری محیط و عدم قابلیت انطباق تئوری با عمل روبرو شده سر می‌خورد و به جای خود می‌نشیند. این خطری نیست که فقط روشنفکر خارج از کشور را تهدید می‌کند بل که هر روشنفکری را که در درک عمیق مسائل جامعه ما قصور ورزیده و پای بند آموخته‌های نظری خود باشد، با چنین سرخوردگی یأس‌آوری روبرو می‌سازد. ممکن است گروهی انقلابی‌نما از خواندن عبارات بالا سخت خشمگین شوند ولی باکی نیست زیرا نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که اغلب روشنفکرانی که در سال‌های اخیر سنگ افکار مائو را به سینه می‌زدند اساساً دارای طرز تفکر خرده بورژوازی بوده و همان طور که در جریان دو جنگ جهانی ناسیونالیست‌های ایرانی متمایل به آلمان و متحدان او شدند، این بار نیز در چین توده‌ای غول آسیا را می‌بینند که علیه نژاد اروپائی خواه روسیه باشد یا غرب استعماری به پا خاسته و عرض اندام می‌کند.

این افراد که بدون توجه به ضرورت‌های اجتماع خود و تحت تأثیر جریان‌های بین‌المللی بازوبندهای کاغذی گارد سرخ بسته‌اند نه فقط گام موثری در جهت انقلاب بر نخواهند داشت بلکه در آستانه عمل ماهیت خرده بورژوازی خود را آشکار ساخته از تب و تاب خواهند افتاد.

اینان نه انقلاب چین را درک کرده‌اند نه از ایدئولوژی انقلابی باورهای اصیل دارند. این‌ها مائوهای ایران نیستند بلکه چینوفیل‌هایی هستند که می‌خواهند يك بار دیگر جنبش ملی را با برداشته‌های سطحی خود ناکام سازند. درک عمیق تئوری انقلابی و تجارب انقلاب‌های شوروی، چین و کوبا به ما راهی را نشان می‌دهد که با راه این افراد تفاوت دارد.

مساله چین دارای دو جنبه است، یکی تجارب انقلابی چین است که برای ما بسی ارزنده است و دیگر

موقعیت بین‌المللی چین و رابطه جنبش‌های انقلابی با دولت و ملت چین است. اولی ما را در انتخاب يك راه صحیح كمك می‌کند و دومی به ما امکان می‌دهد از موقعیت بین‌المللی دقیقاً استفاده کرده، نزدیک‌ترین راه را برگزینیم.

در رابطه جنبش انقلابی با نیروهای سیاسی و قدرت‌های جهانی باید منافع ملموس انقلاب و واقعیت‌ها و امکانات عملی این نیروها و رابطه آن‌ها با موقعیت خاص جنبش ما را مد نظر داشت.

مصالح انقلاب به ما اجازه نمی‌دهد که سیاست‌های تلافی‌جویانه‌ای را در قبال این قدرت‌ها پیش گرفته اشتباهات و فرصت‌طلبی‌های آن‌ها را با لجاجت پاسخ بدهیم. سازمان‌های پراکنده ایرانیان خارج از کشور باید برنامه روشنی برای خود در پیش بگیرند. اکتفا به این که طی چند سال اقامت و تحصیل، جوش و خروش از خود نشان بدهیم کمکی به انقلاب ایران نمی‌کند. اصولاً طی مراحل تخصصی علمی و فنی نه در خارج و نه در داخل کشور نیاز مبرم جامعه ایران نیست. جامعه امروز ما از کمبود مهندس و آمارگر رنج نمی‌برد بل که از بی‌عدالتی و عقب‌ماندگی در عذاب است. بر هر روشنفکر فرض است که مبارزه و نبرد در راه ساختن ایران مترقی و آزاد را اصلی‌ترین وظیفه خود بداند. انقلاب پیروزمند به زودی استعدادهای نهفته را بروز داده کمبود متخصصان را جبران خواهد کرد.

روشنفکر ایرانی مقیم خارج باید سازمان‌های انقلابی که به تدارک عملی انقلاب بپردازد تشکیل دهند. اگر چنین سازمان‌هایی در دسترس کسانی نیست، می‌تواند به نبرد علیه بی‌عدالتی در هر جای دیگر جهان دست بزنند. می‌تواند در فلسطین یا ویتنام تجربه انقلابی بیاموزند. بی شک این تجارب در نجات ملت ایران تأثیر فراوان خواهد داشت. چند سال هياهو و تب و تاب و سپس بازگشت به کشور با یکی دو دانشنامه و نشستن پشت میزی با درآمد زیاد به هیچوجه شایسته نام روشنفکر نیست. آن‌ها که در داخل کشور و در دانشگاه‌ها چنین مسیری را می‌پیمایند دوستان مردم وطن ما نیستند.

#### د- در تدارك انقلاب

سازمان‌های سیاسی چپ سال‌هاست وقت‌شان را صرف این مباحثه کردند که چه راهی را باید انتخاب کنند، راه قهرآمیز یا راه مسالمت‌آمیز را. امروز پس

از به هدر دادن این چندین سال حتی محافظکارترین محافل مبارز حداقل در تئوری پذیرفته‌اند که باید گام در راه قهرآمیز بگذارند. بگذریم که سازمان‌های محافظکار با پیش آوردن اگرها و شایدها و چون و چراهای بسیار جنبش مسلحانه را تعلیق به محال کرده‌اند. با همه این‌ها ما تردیدی نداریم که مقابله سیاسی با دستگاهی که اساساً متکی به دیکتاتوری نظامی است جز از راه قهرآمیز میسر نخواهد بود. هنگامی که دستگاه حاکمه تمام حقوق سیاسی و اجتماعی ملت را زیر پا می‌گذارد و برای حل مشکلات سیاسی خود بی دریغ از نیروی نظامی بهره می‌جوید. ملت چاره‌ای جز توسل به زور و اسلحه ندارد. بنابراین تدارك انقلاب از گام‌های نخست تدارکی مسلحانه بوده و راه قهرآمیز محور و اساس مبارزات انقلابی ما خواهد بود. در عین حال پیرامون چنین محوری هیچ امکان مسالمت‌آمیزی را نادیده نخواهیم گرفت. مهم‌ترین مسئله‌ای که در تدارك انقلاب پیش پای يك انقلابی قرار می‌گیرد این است که در شرایط فعلی و با وجود سازمان‌ها و سنت‌های سیاسی موجود از کجا آغاز کند. به عبارت دیگر تدارك انقلاب از کجا باید آغاز شود.

تشکیل گروه‌ها با هسته‌های انقلابی یعنی سلول‌های سیاسی-نظامی در داخل کشور و تشکیل مراکز رهبری و هماهنگ‌سازی این گروه‌ها در خارج از کشور اولین گام در عین حال مهم‌ترین گامی است که باید برداشته شود.

در تشکیل و ایجاد این واحدها در قدم اول يك برنامه سیاسی و نظامی باید به اجرا در آید و تشکیل گروه و یا سازمانی که مدت مدیدی زندگی سیاسی و سازمانی را گذارنده و در مراحل معینی در صدد تدارك نظامی بر می‌آید به هیچوجه موفقیت‌آمیز نخواهد بود. بدون درك اساسی این اصل، سلول سیاسی و نظامی مسخ شده و محکوم به شکست می‌باشد.

ببینیم گروه یا هسته انقلابی چگونه چیزی است، هسته انقلابی شبکه‌های محدود است که می‌تواند از سه نفر تا حداکثر چند ده نفر را سازمان دهد. تشکیل شبکه مبتنی بر امکانات محدود افرادی است که با هم روابط طبیعی اجتماعی دارند. مثل افرادی که در يك مدرسه، دانشگاه یا دانشکده، کارخانه، محله، اداره، و بازار با هم در زندگی روزمره سر و کار دارند. در عین حال شبکه خود را مقید به رعایت فرم و



حدود خاصی نخواهد کرد و از هر امکان ساده که روابط اجتماعی طبیعی را میسر گرداند بهره‌برداری خواهد کرد.

هسته انقلابی در مرحله اول حیات خود تدارک نیروهای انسانی و مالی و نظامی خود را به عهده بگیرد و برای تدارک نیروی انسانی نباید با دیگر سازمان‌ها و گروه‌های داخل کشور تماس برقرار کند.

برنامه‌ای که هسته به مورد اجرا می‌گذارد باید به طور جدی مبتنی بر نیرو و امکان خودش باشد. ممکن است کار از مرحله خیلی ابتدائی آغاز شده و هسته انقلابی قادر نباشد ضربات بالارزشی به دستگاه حاکمه وارد آورد، اما فعالیت‌های کوچک و محدود به هسته امکان می‌دهد که زنده مانده و به تدریج امکان خود را افزایش دهد. هراس از درگیری‌های کوچک و کم ارزش و دورخیز برای وارد آوردن بزرگترین ضربات که نقش تعیین‌کننده در زندگی سیاسی کشور داشته باشد ناشی از عدم درک جنبش مسلحانه و تدارک انقلاب به عنوان یک امر خطیر وسیع اجتماعی است و مبتنی بر تمایلات بلندپروازانه و ماجراجویی است و عملاً گروه انقلابی را با رخوت و عدم تحرك ناشی از دورخیز طولانی کرده، باعث نابودی و اضمحلال آن می‌شود.

هسته انقلابی باید تئوری انقلابی داشته باشد و از سردرگمی سیاسی کاملاً آسوده و برکنار باشد. بی توجهی به تئوری انقلابی باعث می‌شود که به جای هسته انقلابی دستجات ماجراجویی و کانگستری تشکیل شده و با فروکش تمایلات زودگذر ماجراجویانه گروه از ادامه مبارزه خسته شده و حتی بدون ضربات پلیس به رکود و انحلال کشیده شود.

نه فقط در آغاز ایجاد هسته بلکه در تمام مراحل حیات آن باید به آموزش سیاسی انقلابی اهمیت مخصوص داد. مسلح بودن به ایدئولوژی انقلابی باعث تحرك انقلابی و فداکاری و قهرمانی هسته شده جهت رشد و گسترش آن را تا مراحل آخر تعیین می‌کند. یکپارچگی ایدئولوژیک هسته از مهمترین شرایط ایجاد و رشد آن است. معذالک با همه تأکیدی که در مسلح بودن به ایدئولوژی انقلابی می‌شود هیچ کس نمی‌تواند صاحبان هر طرز تفکر را از تشکیل گروه‌های مشابه باز دارد. هر کس در خود آن توانائی و فداکاری را سراغ دارد که در تدارک انقلاب شرکت کند می‌تواند دست به ایجاد هسته

سیاسی و نظامی بزند و همفکران خود را در آن متشکل کند.

یک هسته انقلابی متوسط و مناسب بین ده تا سی نفر عضو دارد. چنین هسته‌ای می‌تواند یکی دو نفر از افراد صلاحیت‌دار خود را برای به دست آوردن امکانات بیشتر و ایجاد وحدت به خارج از کشور اعزام دارد و رابطه خود را با خارج به وسیله مطمئنی حفظ کند.

برای تشکیل هسته انقلابی داشتن سندیت و سوابق سیاسی خاص ضرورت ندارد. افراد انقلابی می‌توانند خودشان چنین هسته‌هایی را تشکیل دهند. احترام و سندیت آن‌ها نه در سوابق سیاسی و عناوینشان بلکه در برنامه‌های مبارزاتی است که در پیش می‌گیرند.

افرادی که برای خود تجربه کافی در ایجاد این هسته‌ها سراغ ندارند و یا صراحتاً چنان فداکاری را در خود نمی‌بینند می‌توانند قسمتی دیگر از تدارک انقلاب را به دوش بگیرند. این افراد می‌توانند گروه‌های سیاسی - صنفی تشکیل دهند. این افراد نیز باید تئوری انقلابی را مد نظر داشته باشند. و چرخ‌های گرداننده فعالیت‌های عمومی باشند. این هسته‌ها می‌تواند فعالیت‌های صنفی و عمومی را در کارخانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها و دیگر صنوف دامن زده و در جهت خاص به سود تدارک انقلابی به حرکت در آورند.

چنانچه برای گروه‌های سیاسی - نظامی امکان داشته باشد که پیرامون خود گروه‌ها یا قشرهای سیاسی - صنفی از افراد ذخیره تشکیل دهند باید دقت کنند که به هیچ وجه فعالیت‌های دو گروه به هم راه نیافته و به خصوص هسته‌های انقلابی از نظر هسته صنفی در استتار کامل بماند. تحت هیچ شرایطی نباید کادرهای دو گروه توأمأً به فعالیت‌های گوناگون بپردازند.

کوشش به خاطر تأمین وحدت و به هم پیوستن هسته انقلابی در مراحل ابتدائی امری خطرناک است و امکان پلیس را در مبارزه با آن هسته‌ها افزایش می‌دهد.

ایجاد هسته‌های انقلابی تدارک جنبش مسلحانه عمومی است و به ایجاد یک جریان سیاسی انقلابی و یک نیروی نظامی با قدرت منتهی می‌گردد. سلول‌های کوچک و متعدد در مقابل پلیس به خوبی مقاومت کرده و غیر قابل نفوذ خواهند بود و به

فرض نفوذ پلیس و شکست باعث فاجعه غیر قابل جبران در حیات سیاسی جامعه نخواهد شد. افراد انقلابی که مجبور به خروج از کشور شده و یا ایمان انقلابی زندگی خود را وقف تدارک انقلاب کرده‌اند وظیفه دارند در اولین فرصت مراکز تدارک انقلاب را در مساعدترین سرزمین‌ها تشکیل دهند. عده‌ای از این افراد باید نیروی خود را صرف هماهنگ ساختن هسته‌های انقلابی در داخل کشور بکنند. و در صورت امکان مستقیماً برای تشکیل هسته انقلابی در داخل کشور اقدام کنند. مادامی که چنین مراکزی مستقل از سازمان‌های قدیمی سیاسی در خارج از کشور تشکیل نشود، هسته‌های انقلابی از تبدیل شدن به یک جریان واحد و وسیع محروم خواهند ماند.

تشکیل دهندگان مراکز جنبش انقلابی و آزادی‌بخش در خارج از کشور لازم نیست دارای سندیت و تابلو و عنوان قدیمی باشند.

آن‌ها می‌توانند ایمان و پشتکار خود را سنگ بنای ایجاد این مراکز کرده و با پیش گرفتن برنامه انقلابی اعتماد مبارزان را جلب کنند. آن‌ها که به دنبال حوادث و درگیری‌های داخلی مجبور به مهاجرت شده و بر اثر این درگیری‌ها از حیثیت بیشتری برخوردارند باید در تشکیل این مراکز پیش‌قدم شوند. مراکز جنبش انقلابی و آزادی‌بخش نمی‌توانند صرفاً برنامه خود را تدارک نظامی قرار دهند بلکه لازم است قسمتی از انرژی خود را صرف تبلیغات و تعلیمات انقلابی کرده و توجه نیروهای داخل و خارج را به خود معطوف سازند. انتشارات انقلابی می‌بایست با اهمیت تلقی شده و در تجهیز نیروی‌های انقلاب اثر بگذارد.

این انتشارات به هیچ وجه نباید هسته‌های داخلی را به خطر اندازند. هسته‌های انقلابی داخل کشور جز از انتشارات بسیار محدود داخلی و آن هم به ندرت استفاده نخواهند کرد.

مراکز جنبش در خارج از کشور می‌توانند نشریات انقلابی خود را توسط سازمان‌های موجود و افراد پراکنده به وسایل ابتدائی به ایران سر ازیر ساخته و از هدر رفتن احتمالی آن نگران نباشند. کافی است که نیروهای انقلابی داخل کشور در راه توزیع این نشریات قربانی نشوند. وظایف مراکز جنبش در خارج از کشور عبارت از، کوشش برای ایجاد اردوگاه‌های نظامی، شرکت در مبارزات مسلحانه آزادی‌بخش برای کسب تجربه به خصوص در

منطقه، تهیه سلاح و مواد جنگی و ارسال آن همراه با اعزام کادرها و واحدهای نظامی به داخل برای رهبری و تدارک هسته‌های سیاسی و نظامی داخل، دایر کردن مراکز تحقیقاتی و انتشاراتی و به دست آوردن امکانات تبلیغاتی نظیر رادیو، تدارک مالی و جمع‌آوری کمک از ایرانیان مقیم خارج از کشور و کوشش برای معرفی جنبش انقلابی به جنبش‌های دیگر جهان و دولت‌های مترقی. با تشکیل هسته‌های انقلابی یعنی گروه‌های سیاسی - نظامی، سیاسی - صنفی و مراکز رهبری و تدارک در خارج از کشور عملاً تدارک مرحله اول پایان یافته است.

مرحله بعدی گسترش مبارزه مسلحانه در داخل، رهبری مبارزات سیاسی جامعه و ایجاد عالی‌ترین مرکز رهبری انقلابی برای جنبش است. این مرحله به پراکندگی نیروهای ملی پایان داده و هسته انقلابی و سیاسی از آن پس سلول‌های یک ارگانسیم خارق‌العاده به شمار می‌رود. ارگانیسمی که می‌توان آن را جبهه ملی نام داد و همان نیروئی است که دستگاه حاکمه را در یک نبرد توده‌ای از پای خواهد انداخت.

فقط با پیش گرفتن چنین برنامه‌ای است که نیروی هیچ فرد انقلابی در داخل و خارج کشور به هدر نخواهد رفت و انقلاب حرکت خود را آغاز خواهد کرد.

#### ۵ - در مبارزات مسلحانه شهر و ده

نگاهی عمیق به جامعه ما نشان می‌دهد که مبارزه مسلحانه یعنی تشکیل هسته‌های انقلابی از شهر آغاز خواهد شد. زحمتکشان شهر و روشنفکران مبارز آغازکنندگان این جنبش خواهند بود. هسته‌های انقلابی نمی‌توانند پس از تشکیل دست به جنگ‌های چریکی دهقانی بزنند زیرا طبقه دهقان و محیط روستاهای ایران در حال حاضر آمادگی انقلاب ندارند.

در چنین شرایطی درگیری‌های کوچک و بزرگ مسلحانه در شهر و پیرامون شهر آغاز می‌شود. ممکن است در مواردی گروه‌های بزرگتر پس از درگیری‌های مسلحانه در شهر و یا مقارن در منطقه سوق‌الجیشی مساعد دسته چریکی خارج از شهر تشکیل دهند. لکن باید تشکیل این دسته‌ها با علم به این نظر باشد که دسته چریکی نمی‌تواند متکی به دهقانان محلی شده از آن‌ها ارتزاق کند.

ایجاد راهی برای دست یافتن به مرزهای کشور برای نجات جان افرادی که به خطر افتاده‌اند و رساندن آن‌ها به مراکز انقلابی خارج از کشور یک پیش‌بینی عاقلانه است.

مراکز خارج از شهر می‌تواند در مناطق مساعد و دور از دسترس نیروی مسلح دشمن دست به تشکیل پایگاه‌های سیار کوچک و متحرک بزنند که پناهگاه احتمالی نیروهای شهری بشود. لکن این پایگاه‌ها از نظر نیروی انسانی و تدارکات متکی به خود خواهند بود.

هم چنین این پایگاه‌ها می‌توانند در آماده کردن تدریجی محیط دهقانی اثر بگذارد. بنابراین علاوه بر مسائل طبیعی به مسائل اجتماعی محیط این پایگاه‌ها باید توجه شود.

درگیری‌های گروه‌های انقلابی یعنی هسته‌های سیاسی - نظامی می‌تواند به فراخور قدرت آن‌ها کوچک و یا بزرگ باشد لکن در هر حال باید قبل از درگیری‌ها و در حین تدارک نظامی، کارائی خود را بیازمایند و نقاط ضعف خود را بر طرف سازند.

درگیری مسلحانه ممکن است از خلع سلاح یک پلیس تا ایجاد تیم ترور یا کشتار جمعی دشمن توسعه یابد. تهیه مسلحانه پول و ابزار جنگی، ربودن دیپلمات‌های مؤثر خارجی و شخصیت‌های معتبر دستگاه حاکمه و ربودن هواپیما، همه درگیری‌هایی است که هسته انقلابی می‌تواند بدان دست بزند. بدیهی است دستگاه حاکمه‌ای که خود تمام حقوق قانونی مردم را زیر پا گذاشته و قوانین اساسی مملکت را، ولو کهنه و ارتجاعی باشد، رعایت نمی‌کند نمی‌تواند از مبارزان انقلابی بخواهد که مسئولیت خطرات احتمالی اقدامات خود را به گردن بگیرند. آیا هنگامی که مبارزان را به پای چوبه اعدام می‌کشانند و یا زیر شکنجه‌های وحشیانه قرار می‌دهند و زندان‌ها را از فرزندان مبارز ملت ایران پر میکنند هیچ احساس مسئولیتی می‌کنند، حال آن که زمامداران مسئولیت قانونی و سیاسی در جامعه دارند.

البته تردیدی نیست که دستگاه حاکمه به خشونت بیشتری خواهد گرائید و مجازات‌های شدیدتری در پیش خواهد گرفت ولی فراموش نکنیم که همین امر مبارزه واقعی را دامن زده و دستگاه حاکمه را به میدانی می‌کشاند که با پای خود حاضر به دخول در آن نیست. مبارزات شهری این امتیاز را دارد که

اولاً به سهولت در دسترس توده است و آن‌ها می‌توانند همکاری خود را بدون اشکال ارزانی دارند. ثانیاً دستگاه حاکمه را در قلب خود به خطر انداخته و کادرهای آن را وحشت‌زده می‌کند. ثالثاً دستگاه حاکمه نمی‌تواند بر مسند راحت خود نشسته و با اعزام نیروهای اجیر به نواحی دور دست مبارزه‌ای نابرابر را در بی خبری نسبی افکار عمومی مدت‌ها ادامه دهد.

### و- در همکاری‌های بین‌المللی

دستگاه حاکمه می‌کوشد همکاری‌های مبارزان ایران با جریان‌های منطقه‌ای را به شدت محکوم کند. دستگاه حاکمه‌ای که خود در دامن متجاوزین امپریالیست پرورش یافته و حکومت خود را از صدقه سر کودتائی ننگین با همکاری و حمایت امپریالیست‌ها به دست آورده جوانان مبارز ایران را به خاطر پناهندگی به کشور همسایه و یا کمک گرفتن از محافل انقلابی جهان سرزنش و تقبیح می‌کند. اصل اول روابط خارجی جنبش ملی ایران این است که در راه تدارک انقلاب از هر امکانی استفاده کند.

در دنیائی که مبارزات جنبه جهانی یافته و چه گواری آرژانتینی وزیر دولت انقلابی کوبا می‌شود و سپس در بلوی به خاطر آزادی جان می‌سپارد، شرکت انقلابیون ایران در جنگ‌های فلسطین و یا گرفتن کمک‌های نظامی - سیاسی از جنبش‌های منطقه‌ای و جهانی به هیچ وجه غیر طبیعی نیست.

یک فرد انقلابی در روابط خود با کلیه نیروهای خارجی اعم از دولت‌ها و جنبش‌ها مصالح و منافع ملت ایران و انقلاب را در نظر می‌گیرد و در هیچ شرایطی به آلت دست قدرت‌های خارجی مبدل نمی‌شود. در استفاده از امکانات خارجی خواه این امکانات از آن دولت و ملت عراق باشد یا یمن یا مصر و شوروی و چین فراموش نمی‌کند که شخصیت، استقلال و اصالت و مصالح انقلاب ایران را نباید لکه‌دار کند.

انقلابی راستین مرز عبورناپذیری بین فرصت‌طلبی و همکاری شرافتمندانه با نیروهای خارجی قائل است. با این تذکرات بدیهی است جنبش انقلابی ایران مانند همه جنبش‌های آزادی‌بخش جهان نمی‌تواند از امکانات بین‌المللی و منطقه‌ای بی‌بهره بماند. برعکس در ثلث آخر قرن بیستم بیش از هر زمان دیگری در تاریخ بشر، روابط بین‌المللی و همکاری‌های

منطقه‌ای چه در جنبش‌های سیاسی و چه در ساختمان اقتصادی کشورها گسترش یافته و هر روز اهمیت بیشتری می‌یابد.

### ز- باز هم در پاره وحدت

از دیر باز مساله وحدت و یکپارچگی مبارزات به عنوان مسئله میرم شناخته شده است. اگر ملت ایران امروز امکان داشت در يك سازمان انقلابی وسیع متحد شود جای درنگ نبود ولی در شرایط حاضر هر نوع تعلیق مبارزه انقلابی به تدارک مقدماتی وحدت اشتباهی نابخشودنی است.

اصولا مادامی که سازمان‌های سیاسی موجود به سیاست‌های فعلی خود ادامه می‌دهند نمی‌تواند مراکز سالم جنبش انقلابی به شمار آیند. همکاری با این سازمان‌ها به نحوی که حرکت جنبش را به خطر نیاندازد و برعکس قسمتی از وظایف سیاسی جنبش را آسان‌تر کند مانعی ندارد. البته بدون درنگ تذکر می‌دهیم که در داخل کشور گروه‌های انقلابی نباید دچار سراب همکاری با این سازمان‌ها و استفاده از امکانات آن‌ها شوند بلکه مطلب بر سر همکاری مراکز جنبش در خارج کشور است. وحدت نیروهای انقلابی به تدریج در مسیر انقلاب فراهم می‌شود هم چنان که هسته‌ها و مراکز انقلابی به هم می‌پیوندند سازمان‌های حاضر نیز می‌توانند خود را با برنامه انقلاب هماهنگ سازند. این امریست که خواه ناخواه به وقوع خواهد پیوست زیرا توده مبارز سازمان‌های سنتی در شرایطی که انقلاب به پیش می‌رود نمی‌تواند سیاست‌های محافظه‌کارانه رهبران خود را تحمل کنند. در غیر این صورت وحدت با این سازمان‌ها هیچ‌گاه به وقوع نخواهد پیوست لکن ملت ایران در صفوف جنبش آزادی‌بخش متحد شده و به یکپارچگی خواهد رسید.

پس امر و وحدت امری نظری نیست که با بحث و مذاکره حل و فصل شود. باید به دقت تعیین شود که وحدت با چه کسانی و به خاطر چه، وحدت در چه راهی و برای چه مقصودی؟ مراکز جنبش برنامه‌های انقلابی و تئوری انقلابی را بدون واهمه از این و آن تبلیغ خواهند کرد و حتی‌المقدور انرژی خود را صرف مقابله با عقاید کهنه و انحرافی سازمان‌های سنتی نخواهند کرد. لکن مراکز تبلیغاتی و تعلیماتی انقلابی در هیچ شرایطی از تغذیه ایدئولوژیک نیروهای خود باز نخواهند ماند.

### ح - در تذکرات فنی و سازماندهی

بدیهی است که در این مختصر نمی‌توان به‌طور مشروح و مبسوط فن مبارزه و اصول تشکیلات و اصول سازماندهی مخفی را تذکر داد. بنابراین سعی می‌کنیم مهم‌ترین نکات را متذکر شویم.

يك انقلابی باید اهمیت مبارزه متشکل را درك کند. فرد هر قدر پر قدرت و با ایمان باشد مادامی که يك تنه به مقابله برخیزد انرژی خود را به هدر می‌دهد. مبارزه سیاسی یعنی مبارزه متشکل و سازمانی.

يك نویسنده یا شاعر که زندگی خود را وقف ایده‌آل‌های مترقی خود کرده است می‌تواند در آگاهی توده‌ها اثر گذارد. اما می‌دانیم اولاً در بین يك ملت چند تنی بیشتر نمی‌توانند از این حیث نقش اساسی ایفا کنند و تازه همین عده محدود هم نمی‌توانند از رسالت خود در رهبری سیاسی و شرکت مؤثر در مبارزات به بهانه حرفه خود سر باز زنند. در عصر ما هیچ کس نمی‌تواند از مبارزه سیاسی با بی‌عدالتی طفره برود. خواه هنرمندی با ارزش باشد یا متفکری بی نظیر. خدمات اجتماعی و کمک‌های مالی هم نمی‌تواند يك وجدان آگاه را از مبارزه باز دارد و جایگزین شرکت فرد در مبارزه مؤثر شود.

تشکیل گروه و سازمان سیاسی نمی‌تواند بدون برنامه معین قبلی انجام پذیرد. می‌توان قبل از ایجاد رابطه رسمی و قبول مسئولیت سازمانی با افراد تبادل نظر کرد ولی وقتی مساله تشکیل دسته و جمعیت و شبکه مطرح است باید انتخاب افراد متناسب با هدف و برنامه و روش گروه و سازمان به عمل آید. به عبارت دیگر شعار اول تشکیلات بعد از برنامه و هدف و روش سیاسی شعاری گمراه‌کننده است. باید پرسید برای اجرای برنامه مورد نظر چگونه افرادی لازم‌اند و چگونه تشکیلاتی ضروری است. در غیر این صورت تشکیلات تبدیل به مزبله‌ای از آدم‌ها شده از خصوصیت يك ارگانیزم بی‌بهره می‌ماند. چنین شبکه‌ای از انجام هر برنامه سیاسی عاجز است و در موقعیت‌های خطیر طعمه پلیس می‌شود.

هسته اداره‌کننده گروه یا سازمان باید ایدئولوژی روشن و برنامه دقیقی داشته باشد و افرادی را که صلاحیت شرکت در اجرای برنامه را دارند متشکل کند.

کمیت افراد گروه صرفاً بستگی به نحوه عمل گروه دارد. شعار هر چه افراد بیشتر بهتر شعاری

گمراهکننده است. باید دید برای اجرای برنامه به چه تعدادی افراد نیازمندیم و باید دارای چه حداقل و حداکثری باشیم تا بار زیادی به دوش شبکه نگذاریم. چه بسا که ناچار شویم از بسیاری افراد آماده و در دور و بر خود موقتاً استفاده نکنیم. این افراد خارج از سازمان به موقع خود کمک بزرگی خواهند بود. باید دانست که فرد دائم در تغییر و دگرگونی است. برای جلب همکاری افراد باید به کیفیت حاضر توجه کرد و توانائی بالقوه آنها را برای کسب تربیت سیاسی و نظامی به دقت تعیین کرد. اتکا به سوابق دور دست افراد به هیچ وجه جایز نیست. نحوه زندگی و گذران فرد، ظرفیت انقلابی او را دگرگون می‌سازد. و چه بسا که خود فرد توانائی بالفعل خود را نتواند به دلایل روانشناسی درست تشخیص دهد و با لاف و گزاف از گذشته خود، شبکه و تشکیلات را بفریبید.

تردیدی نیست که پراتیک ظرفیت افراد را بالا می‌برد. هیچ کس نیست که در دست زدن به عملیات خطرناک بدون سوابق و تجارب عملی نترسد و از خود خونسردی و دلآوری زیادی نشان دهد. این حقیقتی است که فرد انقلابی باید به آن آگاهی داشته باشد. لکن همین افراد پس از مبادرت به عملیات کوچک به تدریج توانائی عملیات بزرگتر را پیدا کرده و تبدیل به قهرمان شکست‌ناپذیر و تحسین‌برانگیز می‌شوند.

در هسته انقلابی باید انضباط کامل برقرار باشد. آسان‌گیری در رفتار افراد و چشم‌پوشی در قبال لاپرواہی‌گری و بی‌انضباطی افراد، هسته را به فساد کشانده به پلیس امکان تسلط بر شبکه را می‌دهد. افراد گروه باید نسبت به تعهدات و وظایف خود و هم‌چنین در اجرای اصول مبارزه مخفی به شدت احساس مسئولیت کنند. در هیچ شرایطی نباید بی‌انضباطی تسلیم شد. چنان‌چه علیرغم همه تأکیدها گروه و یا هسته دچار بی‌انضباطی و عدم مسئولیت گردد بهترین کار انحلال گروه و در نتیجه تصفیه اساسی است. در غیر این صورت باید منتظر فاجعه بود. در تشکیل گروه و هسته سیاسی - نظامی باید مطمئن شد که داوطلب همکاری به دلایل گوناگون تحت نظر پلیس نباشد. کسانی که بنا بر سوابق سیاسی خود زیر نظر پلیس قرار گرفته اند با همه تمهیدات نمی‌توانند برای مدتی طولانی پلیس را فریب دهند. برای این که این قبیل افراد عاطل نمانده و از سوی

دیگر سلامت گروه به خطر نیافتد بهتر است این افراد به مراکز انقلابی خارج از کشور بپیوندند. مگر آن که مطمئن باشند که در مدت کوتاهی کنترل پلیس پایان می‌یابد. که در این صورت باید موقتاً دست از فعالیت بردارند تا مطمئن شوند که از سوی آنها خطری متوجه گروه نیست.

برنامه‌ریزی برای گروه یا هسته انقلابی امری دقیق است. وقتی زیربنای ایدئولوژیک هسته و روش مبارزه آن مورد توافق قرار گرفت باید برنامه توسعه و تدارکات گروه دقیقاً تعیین شود. باید مراحل مختلف تکامل و تدارک را در مدت معینی به پایان رساند.

باید برای هر مرحله و هر تدارک، زمان حداقل و حداکثر تعیین شود. برنامه بدون مدت معین یعنی اتلاف وقت. برای این که بدانیم در تدارکات خود سرعت کافی داریم باید در زمان معین تدارکات را دقیقاً بررسی کرده و در صورت نرسیدن به مرحله پیش‌بینی شده تمام مقتضیات و امکانات هسته را از برنامه گرفته تا عملیات تدارکاتی با تعیین نقش هر فرد مورد بررسی قرار داده کمبودها و اشتباهات را دقیقاً بشناسیم و مانع تکرار آن شویم.

باید توجه داشت که زمان عامل مهمی برای ما و پلیس است. پلیس دائم در کوشش است که ما را بیابد و نابود کند. ما دائم در فعالیتم تا مبارزه خود را ادامه داده و برنامه‌های خود را تدارک ببینیم. محال است که با همه مخفی‌کاری‌ها مبارزه ما هیچ آثاری ظاهری باقی نگذارد. تراکم این آثار به پلیس کمک می‌کند تا در کار خود موفق شود. پس باید به زمان و مدت اجرای هر مرحله اهمیت زیاد داد. اگر پس از چند بار رسیدگی و تجدید وقت برای تدارک باز کاری از پیش نرفت باید دانست که گروه بیمار است. این بیماری یا در انتخاب برنامه غیر عملی است و یا در ظرفیت مجموعه گروه برای اجرای برنامه. باید به این زنگ خطر گوش فرا دهیم و در صدد چاره‌جویی اساسی بر آئیم.

هر فردی که همکاری با گروه انقلابی را بپذیرد باید در تمام شئون زندگی تابع برنامه‌های گروه باشد. اگر ناچار است در ظاهر زندگی عادی خود تغییری ندهد این امر با موافقت گروه و به خاطر گروه است و اگر لازم است به صورت مبارز حرفه‌ای در آید نباید تردید و درنگ کند. کسی که از صبح تا شام پشت میز یا پیشخوان مغازه یا چرخ کارخانه وقت

می‌گذرانند به تدریج از ظرفیت انقلابی کاسته شده تحرك فکری و عملی خود را از دست می‌دهد. گروهی که از چنین افرادی تشکیل شده است حتی قادر به انجام مراحل اول تدارک انقلابی نمی‌شود و حسرت گام اول نیز در دلشان خواهد ماند. چنین گروهی به زودی تبدیل به انجمن دوستان شده و ادامه حیاتش ناشی از رودربایستی و ملاحظات و تعارف است. ضرب‌المثلی می‌گوید تخم مرغ دزد شتر دزد می‌شود. تجربه نتیجه عمل مدام است. مبارزه يك عمل است. درگیری نظامی عملی است فنی. کسی که فاقد هر گونه تجربه نظامی است قطعاً نمی‌تواند بدون طی مراحل ابتدائی درگیری یعنی حمله طبق برنامه با نیروی دشمن داشته باشد. تهیه وسائل و به دست آوردن اطلاعات لازم و آموزش‌های علمی همان گام‌هایی است که باید فرد در راه پرورش علمی خود بردارد. در چنین تدارکاتی گروه به طور کامل صاحب تجربه و شجاعت می‌شود. اصل تدارک قهر آمیز در وصول به ظرفیت نظامی لازم نقش مهمی دارد. گروهی که می‌کوشد همه تدارکات را از راه‌های مسالمت‌آمیز به انجام رساند و سپس شاهکار خود را به اجرا در آورد معمولاً هیچ‌گاه به مرحله درگیری نمی‌رسد. شرح اصل مبارزه مخفی نیاز به رساله مجزا دارد. مهم‌ترین اصل مبارزه مخفی توجه به نحوه عمل پلیس و تعیین جزئیات رفتار افراد گروه است. باید گروه سیاسی در به کار بستن فنون و تاکتیک‌ها حداقل يك قدم از پلیس جلوتر باشد. پلیس هزاران کارمند و متخصص و وسائل مجهز برای درگیری و کنترل ما در دست دارد. نادیده گرفتن قدرت و امکان پلیس فقط به سود دشمن تمام می‌شود. پلیس معمولاً به دو صورت به سازمان سیاسی مسلط می‌شود. اول از طریق نفوذ یعنی فرستادن عوامل خود به دورن سازمان یا به کنترل در آوردن فرد و افرادی از سازمان مخفی. دوم از طریق نظارت بر سازمان و پی‌گیری ممتد هسته. رهبری گروه باید برای خنثی کردن هر دو تاکتیک چاره اندیشی کند. علیرغم همه پیش‌بینی‌ها و رعایت اصول مبارزه مخفی چه بسا که يك گروه یا هسته در خطر بازداشت قرار گیرد. اولین وظیفه گردانندگان گروه نجات جان افراد است. اگر قبلاً برای چنین موقعیتی پیش‌بینی لازم شده باشد جان عده‌ای از افراد حفظ

شده و می‌توانند به نحو دیگری به مبارزه خود ادامه دهند.

فردی که بازداشت می‌شود باید به هر نحو شده چیزی بر اطلاعات پلیس نیفزاید. در مقابل برگه‌هایی که پلیس به دست آورده یا اعترافات دیگر افراد به آسانی تسلیم نشود و بداند که برای قبول کردن دانسته‌های قطعی پلیس همیشه وقت هست و نباید به ظن و گمان خود اعتماد کرده و بلوف‌های پلیس را جدی گرفت.

باید افراد گروه برای روابط و همکاری‌ها و تماس‌های خود توجیه طبیعی و قرار و مدار داشته باشند تا راه پلیس را در تحقیقات سد کند. همچنین افراد باید حتی‌المقدور با تاکتیک‌های پلیس از نظر تحقیقات قبلاً آشنا گردند. این يك پیش‌بینی مفید و عاقلانه است.

افراد گروه باید ایمان داشته باشند که با شکست گروه همه چیز پایان نیافته است. فرد انقلابی در اسارت نیز مانند آزادی رسالت خود را از یاد نمی‌برد. گروه انقلابی از شکست خود پیروزی می‌آفریند و در تمام مراحل اسارت از بازجویی و شکنجه‌ها گرفته تا طی دوره محکومیت همیشه مصالح ملت و انقلاب را مد نظر داشته و با فداکاری و قهرمانی بنیادهای مبارزه انقلابی را تحکیم می‌بخشد.

فرد انقلابی به شکست نیز مانند پیروزی قبلاً می‌اندیشد و خود را آماده نتایج آن می‌کند. فرد انقلابی باید بداند که سازشکاری و خیانت گروه مهمی از رهبران و مسئولان سیاسی حزب توده سابقه ذهنی بدی در مردم گذاشته و او باید در شکست خود این یأس و بدبینی را از دل توده‌ها پاک کند.

فرد انقلابی در شکست همچون پیروزی آشتی‌ناپذیر و پایدار می‌ماند و از ایمان انقلابی خود همچون گرانبهاترین ودیعه انسانیت دفاع می‌کند. فرد انقلابی برای نجات خود از مشقات و محرومیت‌های زندان به فکر حيله نمی‌افتد و به ظاهر هم تسلیم نمی‌شود زیرا ریشه و اساس این انعطاف و تسلیم ظاهری بی‌ایمانی و خستگی از مبارزه است. در این مورد خود فرد است که فریب می‌خورد نه دستگاه حاکمه.

تابستان ۱۳۴۹

بازتایپ: سازمان فدائیان (اقلیت)  
دسامبر ۲۰۰۶